

حجاب اجباری، خشونت علیه زنان است!



به خشونت علیه زنان خاتمه دهید!!!



همکاران این شماره:

لیلا پرنیان، اخگر فرزانه، آناهیتا رحمانی، آذر درخشان، مونا امیری،
سحر منصور، فریبا امیر خیزی، فریدا فراز، و ملیحه قاسمی



مطالب این شماره:



- ۲ ✓ خشونت علیه زنان جزئی از نظام مردسالار حاکم بر جهان است!
- ۳ ✓ حجاب، شکل عریان خشونت علیه زنان است!
- ۷ ✓ "خصوصی، سیاسی است!"
- ۱۲ ✓ جدایی دین از دولت اولین قدم برای رهایی زنان است!
- ۱۶ ✓ فمینیست های اسلامی و حکومتی و گرایش لیبرال زنان!
- ۲۱ ✓ شعری از غاده السمان- شاعری از سوریه
- ۲۲ ✓ کشف حجاب یا آزادی در سرشیب؟
- ۲۴ ✓ این بار مماشات با نظام مردسالار امپریالیستی!
- ۲۹ ✓ فراخوان: زنان مبارز و انقلابی!

خشونت علیه زنان

جزئی از نظام مردسالار حاکم بر جهان است!

میلیونها زن هر روزه در سراسر جهان مورد تعرض و خشونت از ضرب و شتم، ازدواج های اجباری، محرومیت اقتصادی، تا تجاوز و ناقص سازی جنسی و قتل های ناموسی واقع می شوند.

خشونت بر زنان که از تولد تا مرگ از جانب دولت، اجتماع و خانواده اعمال می شود، پدیده ای است که خارج از مرزهای جغرافیایی، سنی، فرهنگی در اشکال گوناگون وجود دارد. از هر ده زن در جهان، شش زن خشونت فیزیکی و یا آزار جنسی را تجربه می کنند. خشونت از عوامل اصلی مرگ و ناقص شدن زنان در سراسر جهان است.

انواع خشونت خانگی، اجتماعی و دولتی علیه زنان ابزاری برای تداوم و تقویت فرمانبرداری از مردان و از عریان ترین نمادهای اقتدار نظام طبقاتی مردسالار در جهان امروز است. زنان روزانه مورد انواع خشونت در خیابان، دانشگاه، محل کار قرار گرفته و در خانه که باید مکان امن باشد بیش از هر جای دیگر در معرض خطر هستند.

بیش از سی سال است که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی با اتکا به قوانین زن ستیز اسلامی عقب ماندگی، سرکوب و خشونت علیه زنان را مستمر، قانون مند و سازمان یافته پیش برده و نهادینه کرده است. در مقابل مقاومت و مبارزه زنان برای پایان بخشیدن به خشونت دولتی و خانگی نیز ادامه داشته است.

حلقه های بهم پیوسته زنجیر خشونت علیه زنان در ایران خشونت دولتی، خشونت خانگی و خشونت اجتماعی است. با سرنگونی جمهوری اسلامی حلقه اصلی زنجیر خشونت، یعنی خشونت سیستماتیک دولتی که تقویت کننده خشونت خانگی و اجتماعی است در هم شکسته خواهد شد.

در زمانی که زنان در ایران در کوچه و خیابان و مهمانی های خصوصی مورد تجاوز گروهی مردان قرار می گیرند، زنانی که در میدان التحریر برای آزادی خود و مردم مصر مبارزه می کنند مورد تعرض و تجاوز مردان بنیاد گرای اسلامی قرار میگیرند، در لیبی بعد از هشت ماه مبارزه خونین مردم و بیش از سی هزار کشته، اعلام موجودیت دولت "جدید" با خشونت علیه زنان با آزادی چند همسری آغاز می گردد.

اگر چه خشونت علیه زنان پدیده ای گسترده و جهانی است ولی نوع و شدت آن در جوامع مختلف تفاوت دارد. خشونت در کشور های امپریالیستی با تجارت سکس و فیلم های پورنوگرافی، استفاده از زنان بعنوان کالای جنسی، دستمزد کمتر نسبت به مردان، بیکاری و اخراج، و در مواردی منع سقط جنین و غیره پیش می رود.

باید به فصل مشترک کشورهای پیشرفته سرمایه داری و کشورهای عقب نگاه داشته شده آگاه بود. در هر دو این جوامع خشونت علیه زنان به اشکال مختلف صورت می گیرد و فرودستی زنان، تبعیض و نابرابری های اجتماعی در سطوح مختلف اعمال می شود که ریشه در نظام طبقاتی دارد؛ همان نظام جهانی مردسالاری که نابرابری های جنسیتی جزئی از استراتژی آن است. در نتیجه همان قدر که خشونت علیه زنان جهانی شده است، مقاومت و مبارزه زنان نیز ابعاد جهانی گسترده تری به خود گرفته است .

بیانید مبارزه خود را علیه نظام مردسالار سرمایه داری جهانی متحدانه پیش بریم و هر چه پی گیرتر برای ایجاد تشکل و سازمانیابی وسیع زنان تلاش کنیم. زنان ستم دیده را به آگاهی انقلابی فرا خوانیم و خشم آنها را به نیروی مبارزاتی تبدیل کنیم. از تجربه مبارزات زنان در سراسر جهان که هم رزم و همسرنوشت ما هستند بیاموزیم و از آنها پشتیبانی کنیم. از این طریق می توانیم آگاهانه و هدفمند بر علیه نظام مرد سالار حاکم بر جهان مبارزه ای متحد را سامان دهیم؛ مبارزه ای برای از بین بردن هر نوع خشونت علیه زنان. اتحاد آگاهانه و فعالیت متشکل ما زمینه بر پائی یک جنبش انقلابی گسترده در هر نقطه از جهان برای نابودی نظام مردسالار جهانی بوده و پیروزی و رهائی زنان از هر گونه خشونت، ستم و استثمار و قوانین نابرابر بدان وابسته خواهد بود.

حجاب،

شکل عریان خشونت علیه زنان است!

اخگر فرزانه

اقتصادی اجتماعی آن جامعه تاکتیک های متناسبی توسط صاحبان قدرت اتخاذ شد. مثلا در کشورهای پیشرفته صنعتی برای فرودست نگاه داشتن زنان و جلوگیری از رشد آگاهی شان، سعی شد با استفاده از ابزار های فرهنگی و تبلیغاتی، بیش از هر چیز جاذبه های جنسی آنان را برجسته کنند.

در بخشی از کشور های جهان سوم هم که بیشتر موضوع این مقاله می باشند و حکومت های دینی در آنجا پا گرفته اند مثل ایران، افغانستان، عراق، عربستان سعودی و...، یکی از مهمترین تهدیدها برای در هم کوبیدن سیستم حاکم، زنان هستند. زنان علاوه بر تمام اشکال ستم که بر آحاد جامعه اعمال می شود، از ستم جنسیتی در سطح خانه و جامعه هم رنج می برند و به همین دلیل از انگیزه قوی و پتانسیل بالایی برای نابود کردن نظام موجود برخوردار میباشند. قدرتهای حاکم با حمایت دولتی از منافع مردان در مقابل زنان و دادن امتیازات جنسیتی به مردان، انرژی مبارزاتی قشر وسیعی از مردان در مقابل سیستم را تقلیل داده و وانمود می کنند که بر سر ستم جنسیتی با آنان در یک سنگر قرار دارند. این امتیازات به شکل قانون مدون شده اند؛ قانونی که از احکام اسلامی گرفته شده است. یکی از این قوانین که به عنوان اهرم کلیدی در تحکیم نقش کالایی زن مورد استفاده قرار می گیرد، حجاب اجباری می باشد. همانگونه که هر مالکی برای حفظ اموالش آن را مستور کرده و از دید و دسترس سایرین میپوشاند. اسلام نیز حکم می کند که مردان در مقام پدر، همسر، برادر و یا حتی فرزند برای حفظ زن که چیزی نیست بجز مایملک مرد، او را از دید و دسترس دیگران دور بدارند. زن را در زندانی به نام حجاب حبس کنند و حضور او در خارج از چار دیواری خانه تنها با اجازه مرد و با حجاب کامل مجاز و مقدر باشد. به این ترتیب مالک این کالا با تحمیل حجاب مهر تملک خود را روی او حک می کند.

نقش حجاب در برخورد اسلام و حکومت های اسلامی به زن

با استفاده از قانون حجاب زنان را به لحاظ فکری، روحی و جسمی تحقیر میکنند. در ادبیات مبتنی بر اصول اسلامی زن را عامل انحطاط و تخریب جامعه و فاقد شعور و توانمندی های فکری معرفی می کنند. از این دیدگاه زن بمب میکربی جنسی است که اگر او را در پوشش و حجاب محصور نکنند همه جا را آلوده می کند.

هم زمان با غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی در دوران بربریت، خانواده یکتا همسر بوجود آمد. یکتا همسری به هیچوجه ثمره عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقا کاری نداشت. فرمانروائی مرد در خانواده و تولید فرزندانی که می توانستند تنها متعلق به او بوده و تنها وارث ثروت او باشند، تنها هدفهای یکتا همسری بود. البته یکتا همسری در واقع فقط برای زنان معنا داشت و مرد را از داشتن رابطه با همسران رسمی و غیر رسمی یعنی کنیزان متعدد منع نمی کرد و همچنین تنها مردان، قادر به فسخ ازدواج و رها کردن همسر خود بودند. حق بی وفایی در زناشویی، حتی تا به امروز، متعلق به مرد است و برای زنان بشدت تقبیه می شود و زن خاطی مورد تنبیه واقع می شود. در میان یونانیان اغلب زنان و دختران در انزوا نگه داشته می شدند و تنها با هم جنسان خود معاشرت داشتند. محل زندگی زنان یک قسمت مجزا و مشخص خانه بود. در طبقه فوقانی یا در ساختمان عقبی که به سهولت قابل دسترسی مردان بخصوص غریبه ها نبود؛ هنگامی که میهمانان مرد به خانه می آمدند زنان به این بخش می رفتند.

زنان بجز با بردگان زن از خانه خارج نمی شدند. بعضا در خانه سگهای شکاری مولوسینانی نگه میداشتند تا زنا کاران را بترسانند. در شهر های آسیایی، خواجه گانی نگاه داشته می شدند که زنان را بیابند. این ملاحظات نشان می دهند که چگونه با شکل گیری مالکیت خصوصی، زن به بخشی از مایملک مرد تبدیل میشود. مایملکی که می تواند با تولید فرزند برای مرد، مالکیت مرد را در نسلهای متوالی تداوم بخشد. از دوران بربریت تا به امروز جوامع با سرعت های متفاوت مراحل مختلف تکامل تاریخی را سپری کرده اند. رشد صنعت و تمرکز عمده تولید در شهرها، حضور وسیع زنان در چرخه تولید را الزامی می کرد. دیگر نگاه داشتن زنان در پستوی خانه ها مقدر و مقرون به صرفه نبود.

خارج شدن زن از اندرونی خانه ها و حضور در صحنه های تولیدی و اجتماعی، زمینه رشد اجتماعی او را فراهم کرد و این باعث شد که دیگر نقش کالایی را برای خود براحتی نپذیرد. مقاومت زنان علیه نقش کالایی که به اشکال مختلف و به درجات متفاوت پیش رفت، پایه های نظم موجود را در دنیا به لرزه در آورد. برای تحکیم پایه های قدرت در هر جامعه ای بنا به بافت

علیه خود می شوند. نیروی اصلی برای مقابله با این سیاست، که انگیزه و پتانسیل لازم را دارند زنان هستند.

زنان و مبارزه علیه حجاب اجباری

تاریخ مبارزات زنان ایران، ما را با نام هایی مانند طاهره قرة العین آشنا می کند. طاهره قرة العین از رهبران مهم جنبش بایبان و زنی بود که در دهه ۱۸۴۰ میلادی در ایران، حجاب از سر برداشت و در جمع زنان و مردان با بی بدون حجاب ظاهر شد. او در مخالفت با حجاب برای زنان و تعدد زوجات برای مردان سخنرانی کرد و خواستار منع این قوانین شد. طاهره همچنین سایر خواستهای زنان، مثل تحصیل و آموزش، حق کار و شرکت در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی را طرح کرد. اگر چه طاهره به واسطه جسارت، تهور و افکار برابری طلبانه اش در سال ۱۸۵۰ میلادی، در ۲۷ سالگی بدستور امیرکبیر کشته شد ولی تاثیر حرکت او در انقلاب مشروطه و بعد از آن بوضوح باقی ماند. برخی از شعرا و روشنفکران دوران مشروطیت مثل میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ملک الشعرا بهار، ایرج میرزا و بعدها پروین اعتصامی با سرودن اشعار و نوشتن نمایشنامه و قطعه های ادبی به نکوش حجاب و تشبیه چادر به کفن سیاه پرداختند. می بینیم که در این دوران بیشتر روشنفکران مرد هستند که به حجاب زنان به عنوان یک سنت و قانون ارتجاعی و ضد زن می تازند تا خود زنان. جنبش نوپای زنان در این دوره عمده نیروی خود را برای رسیدن به خواستهای اولیه مثل امکان و اجازه سواد آموزی و تحصیل علم برای زنان گذاشته بود.

خیمینی و نظام جمهوری اسلامی، در اسفند ۱۳۵۷ (ماه مارس سال ۱۹۷۹ میلادی) یعنی تنها چند روز پس از به قدرت رسیدن، حجاب اجباری را بمثابه یک خشونت تمام عیار بر زنان ایران اعمال کردند تا بتوانند موجودیت نظام اسلامی شان را به مردم ایران، منطقه و جهان، اعلام کنند. پس از آن بود که کلیه قوانین زن ستیز دیگرشان را یکی پس از دیگری تصویب کردند. هزاران زن در عکس العمل به اولین یورش رژیم یعنی فرمان حجاب اجباری برای چند روز متوالی به خیابانهای تهران ریختند و با شعار «ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم» به مخالفت با قانون حجاب اجباری پرداختند. این مبارزه توانست رژیم را تا مدتی به عقب نشینی وا دارد و شروعی بود برای دوره جدیدی از مبارزات جنبش زنان. در سالهای بعد از انقلاب همواره شاهد مبارزه دختران جوان با حجاب اجباری بوده ایم. بخصوص در جریان شورشهای خیابانی سالهای ۱۳۸۸ به بعد بارها دختران جوان برای نشان دادن مخالفت خود همچون سلف خود، طاهره قرة العین در اماکن عمومی حجاب از سر برگرفتند. اشکال مختلف مبارزه زنان با حجاب اجباری، مثل بی اعتنایی به فرم های تعیین شده حجاب قانونی یعنی آنچه رژیم جمهوری اسلامی آن را "بد حجابی" نام نهاد، مانع عظیمی برای نمایش ثبات و اقتدار حاکمان مرد سالار ایران بود. حجاب زنان

این تبلیغات که با استفاده از همه امکانات و تریبون های مختلف دولتی از مدرسه و کتاب گرفته تا رادیو، تلویزیون، سینما، مساجد و.... ترویج می شود، روی اذهان مرد و زن جامعه تاثیر می گذارد. تا جایی که اگر در روحيات بسیاری از زنان که در کشور های اسلامی زندگی می کنند دقیق شویم می بینیم که بسیاری از آنان از بدن خود شرمند هستند. از داشتن ارگانهای زنانه

**مبارزه با حجاب اجباری
مهملی است برای
رها کردن خشم انقلابی
زنان و از اولین گامها
برای پایین کشیدن
مردسالاران حاکم از
اریکه قدرت و بنابراین
باید به عنوان وظیفه عاجل
در دستور کار زنان در
کشورهای با حکومت های
اسلامی قرار گیرد.**

خجالت می کشند و قبل از این که تن خود را بخشی از موجودیت بشری خود ببینند، آن را بمثابه یک وسیله جنسی نکویده می شناسند که باید از وجودش خجل باشند و با احساس گناه زندگی کنند. از طرف دیگر همانطور که همه اشکال عبادت، ستمدیدگان جهان را به اطاعت، عادت می دهد، زن هم با پذیرفتن حجاب روحیه شورش و طغیان خود را سرکوب کرده اطاعت کردن را تمرین می کند. و باز می بینیم که مردان جامعه چطور برای مقابله با "رسوایی" که از بی حجابی و بی پروایی خواهر، مادر و یا همسرشان بر سرشان نازل شده، به خشن ترین شکلی برخورد می کنند. هدف از اعمال خشونت، حفظ این حصارها و تثبیت و تحکیم مالکیت مرد بر زن است. کمر به قتل زنی که جسارت کرده و پا از حصار خود بیرون نهاده می بندند و یا با ریختن اسید بر صورت او، کاری می کنند که دیگر رغبتی برای حضور در جامعه نداشته باشد. این فرهنگی است که حکومتهای اسلامی با تمام قوا رواج می دهند و با مصوبه های قانونی حمایت و تثبیت می کنند. کشورهای با حکومت اسلامی مثل جمهوری اسلامی ایران، با تعیین نوع پوشش برای زنان و اجبار زنان در استفاده از حجاب یا پوشش اسلامی، تلاش دارند نگاه ارتجاعی به زن را که تنها، بار جنسیتی دارد غالب کنند.

و عملا نیم از جامعه را به کنترل نیمه دیگر آن وا دارند. برای تحقیر و سرکوب زن، او را در زندان متحرکی بنام حجاب محبوس می کنند و مرد را به طمع اینکه بتواند نقش مالک و سالار زن را داشته باشد به زندانبانی او می گمارند و به این ترتیب با تعمیق شکاف جنسیتی بین زن و مرد، مانع وحدت تمامی نیروهای بالقوه

بمنابه پرچم موجودیت و هویت برای جمهوری اسلامی عمل می کند. به همین دلیل برای اولین بار در تاریخ یک نیروی سرکوبگر ویژه، برای اجرای طرح مبارزه با بدحجابی یا همان طرح حجاب و عفاف ایجاد شد. این طرح با صرف بودجه و نیروی انسانی عظیم، دستگاه عریض و طویلی را به کار انداخت. نیروهای ویژه زن و مردی را آموزش دادند که در ابعاد وسیع در اماکن عمومی به کنترل کوچکترین انحرافی از چارچوب قانونی حجاب می پردازند. برای مثال به این نمونه ها از عملکرد مجریان این طرح که توسط نیروی انتظامی گزارش شده توجه کنید: «به گزارش سردار بهمن کارگر، معاون اجتماعی نیروی انتظامی، تنها در خرداد ۱۳۸۹ تعداد ۱۵۲۴ زن به جرم بدحجابی دستگیر شدند. همچنین رئیس پلیس فرودگاههای کشور اعلام کرد که تنها در سه ماهه اول سال ۱۳۸۹ در فرودگاههای کشور تعداد ۷۰۰ نفر به دلیل بدحجابی بازداشت شده و از ۳۵۰۶ نفر دیگر تعهد کتبی گرفته شده.»

این هجمه و یورش همه جانبه، برای سرکوب وحشیانه زنانی که در مقابل قوانین قرون وسطایی مقاومت می کنند و به حق انتخاب خود احترام می گذارند برنامه ریزی شده است. خشونت که با اعمال حجاب اجباری بر زن تحمیل می شود سعی دارد دست و پای او را ببندد و او را برای حضور و حرکت در عرصه های مختلف جامعه محدود کند. اما این داستان روی دیگری هم دارد. با وجود همه این فشارها و محدودیتها، آمار بالای دستگیری و جریمه و تعهد گرفته شده، نشانی است از مقاومت و مبارزه هزاران زن که علیرغم سرکوب و خشونت دولتی، هیچگاه پرچم ضدیت خود را با حجاب اجباری در جامعه به زمین نهند. این زنان بدرستی از وضع موجود ناراضی و برای تغییر این شرایط حاضر به پرداخت هر هزینه ای هستند. ولی اگر مبارزات آنان برای نابودی ریشه ای ستمی که متحمل می شوند جهت گیری و متمرکز نشود، بخش زیادی از انرژی مبارزاتی آنان در مسیرهای انحرافی مستحیل می شود؛ به همین دلیل است که حامیان رفرمیست نظام همواره با شعار اصلاحات سعی در به انحراف کشاندن مسیر مبارزاتی رادیکال زنان و فرو نشاندن موج ناراضیتهای آنان را دارند.

زنان اصلاح طلب و مسئله حجاب

زنان اصلاح طلب مدعی هستند که خواهان بهبود شرایط زندگی زنان اند. اما آنان همواره اعلام کرده اند که تنها بدنبال تغییراتی هستند که در چارچوب نظام موجود قابل اجرا باشد. چنین تغییراتی قاعدتا اگر هم صورت بگیرد منافع زنان حکومتی و اقدار مرفه زنان را تامین میکند. زنان اصلاح طلب بیش از اینکه حتی به ظاهر، حقوق زنان را مد نظر داشته باشند، به خدشه دار نشدن موجودیت سیستم حاکم وفا دارند. زنان را از فعالیتهای انقلابی و تغییرات بنیادی برحذر می دارند. نوک تیز حمله آنان نه نظام مرد سالار و دیکتاتور بلکه مبارزین رادیکال و چپی هستند که قصد بر

اندازی سیستم حاکم را دارند. گناه تمامی کاستی ها و معضلاتی که گریبان زنان و جنبش زنان را گرفته به گردن انقلاب و انقلابیون می اندازند. طرح خواسته هایی از زنان که با بنیاد قدرت در نیافتد، بیش از هر چیز برای فرو نشاندن طوفان خشم زنان عاصی از ستم، کار کرد دارد و عاملی است برای هدایت نیروی مبارزاتی زنان به کانال های کنترل شده بی ضرر. بی دلیل نیست که آنجا که بحث

زنان اصلاح طلب
مدعی هستند که
خواهان بهبود شرایط
زندگی زنان اند.
اما آنان همواره اعلام
کرده اند که تنها
بدنبال تغییراتی هستند
که در چارچوب نظام
موجود قابل اجرا باشد.
چنین تغییراتی قاعدتا
اگر هم صورت بگیرد
منافع زنان حکومتی
و اقدار مرفه زنان
را تامین می کند.

حجاب اجباری پیش می آید، به مخالفت با حجاب، به مثابه تابو برخورد کرده و این شکل عریان خشونت را ندیده می گیرند. به راحتی از کنار آن می گذرند و یا از آن هم بدتر، مثل رهبر شان زهرا رهنورد، قانون حجاب اجباری را لازم الاجرا می دانند و هر گونه نافرمانی از این قانون را جرم می شناسند، ولی با نهایت عطف و بزرگ منشی فقط به حکومت توصیه می کنند با خشونت کمتری به این جرایم برخورد کند و مثلا مثل تخلفات رانندگی شامل جریمه پولی شوند. حضور هزاران زن و دختر جوان که پس از انتخابات با انرژی و نفرت فراوان در مبارزه شرکت کردند و بسیاریشان روسری هایشان را برداشتند و آنرا دور دهن خودشان بستند تا توسط اوباشان رژیم شناخته نشوند... چیزی نیست که زهرا رهنورد و هم فکراش بتوانند نادیده بگیرند. دارودسته زهرا رهنورد برای اینکه بتوانند این زنان را با خود همراه کنند به این نتیجه رسیدند طوری حرف بزنند که نه سیخ بسوزد و نه کباب. هم دولت و چارچوب قوانین ارتجاعی اش حفظ شود و هم زنان راضی باشند که اگر حجاب را رعایت نکردند، به جای بازداشت و تعهد و شلاق، نهایتا با پرداخت جریمه قضیه فیصله پیدا می کند.

مسئولیت تاریخی زن

برای ساختن جامعه نوین، جامعه ای عاری از ستم و نابرابری، مسئولیت سنگینی بر دوش زنان است. زن باید به رشد و تکامل خود و مبارزه با نتایج روانی- اجتماعی سرکوب و تحقیری که در

بر زن و مبارزه با آن، با سرنگونی رژیم گذشته نه تنها به پایان نرسید بلکه وارد فاز تازه ای شد که تداوم و تکامل هر چه بیشتر مبارزه را طلب می کند. حضور گسترده و فعال زنان در شورشهای خیابانی بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ زمینه دیگری بود برای رشد و تکامل جنبش زنان. نقش زنان اصلاح طلب در منحرف کردن و فرو نشاندن پتانسیل انقلابی زنان در این دوره، یک بار دیگر با تحلیل ها و عملکردهایشان عریان و رسوا شد. جایگاه زنان در جنبشهای اخیر در منطقه و در شمال افریقا تکرار تجربه تاریخی زنان ایران است. می بینیم که تازه به قدرت رسیده ها در این مناطق از فردای سرنگونی دیکتاتورها، به انحاء مختلف سعی در تثبیت موقعیت فرو دست زنان دارند. مبارزه و مقاومت زنان ایران در سه دهه گذشته در کوچه و خیابان، مدرسه و دانشگاه، زندان و بازداشتگاه بر علیه حجاب اجباری، تجربه خونباری است برای هم سرنوشتهای زن در سایر کشورهای اسلامی. این تجربه که زنان ایران برایش بهای سنگینی پرداخته اند بدرستی می تواند مورد استفاده زنان در سایر کشورهای اسلامی قرار گیرد تا بتوانند مبارزه ای مشترک و متحد را برای لغو حجاب اجباری و همه اشکال دیگر ستم جنسیتی در سراسر منطقه پیش برند.

نوامبر ۲۰۱۱ ■

طول تاریخ بر او تحمیل شده، همت گمارد. روحیه شورشگری را همراه با بالا بردن آگاهی و شناخت از پیرامونش، در خود رشد دهد.

برای پر کردن شکاف جنسیتی موجود، مبارزه با نابرابری های جنسیتی را به فردا های دور نسپارد و بی مهابا و بی رحمانه با عاملان آن بستیزد. مبارزه برای لغو یکی از پایه ای ترین قوانین جمهوری اسلامی، یعنی قانون حجاب اجباری مبارزه ای است که با پایین کشیدن پرچم اقتدار و ثبات جمهوری اسلامی، میتواند ارکان حکومت را به لرزه در آورد. مبارزه با حجاب اجباری مهملی است برای رها کردن خشم انقلابی زنان و از اولین گامها برای پایین کشیدن مردسالاران حاکم از اریکه قدرت و بنابراین باید به عنوان وظیفه عاجل در دستور کار زنان در کشورهایی با حکومت های اسلامی قرار گیرد. جنبش زنان ایران طی سه دهه گذشته در جهت پاسخ به این نیاز گام برداشته و فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سر گذاشته است. تجربیاتی که زنان ایران در طول مبارزات خود بدست آورده اند به آنان نشان داده که برای رهایی از ستم با هیچ کدام از جناحهای حاکم در حکومت مرد سالار نمی توان متحد شد. ایدئولوژی حاکم در مورد زنان که بیشتر توسط زنان حکومتی یا هم فکرانشان رنگ و لعاب داده و فرموله می شود، ابزاری است برای سرکوب زن. تجربه زنان ایران که در شکل گیری قیام ۵۷ با تمام قوا و در صف اول مبارزه حضور داشتند نشان داد که ستم

نظرات، پیشنهادات و انتقادات

خود را در مورد نشریه هشت مارس

برای ما ارسال دارید.

بی شک همکاری شما در این زمینه ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

با کمک مالی به نشریه هشت مارس نگذارید که مسئله مالی

تبدیل به زنجیر دیگری در محدود کردن فعالیت های آگاهگرانه زنان شود.

"خصوصی، سیاسی است!"

فریبا امیرخیزی: خانم لیلا پرنیان همان طور که می دانید در جنبش زنان ایران در مورد ستم بر زن که در عرصه ی اجتماع و خانه اعمال می شود، نگرشهای گوناگونی وجود دارد. این دو عرصه در ادبیات فمینیست های اروپائی و آمریکائی از دهه ۶۰ تا کنون به نام حوزه عمومی/خصوصی به کار برده شده است. می خواستم نظر شما را در این رابطه بپرسم که آیا می توان این دو حوزه را از هم جدا کرد؟ و این که چرا فمینیستهای لیبرال این دو حوزه را از هم تفکیک می کنند؟ اصولاً این جداسازی چه پیامدی برای زنان در بردارد؟

ساختار رابطه ی قدرت و حفظ مالکیت خصوصی مرد بر زن. در عین حال حفظ و بقای روابط مردسالارانه باعث شده است که زنان پیوسته از حق برابر با مردان محروم و از شرکت در حوزه عمومی کنار گذاشته شده اند. همچنین جدا کردن این دو حوزه عملاً دست مردان را در اعمال وحشیانه ترین روابط ستمگرانه باز میگذارد و به همین دلیل هم بود که فمینیستهای رادیکال و انقلابی شعار معروف "خصوصی، سیاسی است" را پیش گذاشتند.

خانم احمدی و هم فکرائشان از پرداختن به این بحث که حوزه ی خصوصی چگونه شکل میگیرد و حیات مییابد ظفره میروند و به طور اراده گرایانه و مکانیکی این دو حوزه را از هم جدا میکنند و این واقعیت را پنهان میکنند که عموماً حوزه ی خصوصی بوسیله ی حوزه ی عمومی و فاکتورهای سیاسی شکل داده می شود و جدا کردن این دو حوزه از هم، در ماهیت امر به این معناست که ستم گران در جامعه که متشکل از دولت و قوانینش باشد و هم چنین جوجه ستم گران یعنی مردان جامعه، به ستم گری خود بر زنان ادامه دهند. مثال بزنم: بسیاری از خشونتها مثل کتک زدن زنان، تجاوز به زنان توسط همسرانشان، سواستفاده های جنسی از دختران و ده ها نمونه ی دیگر در محیط های خانوادگی یعنی در حوزه ی خصوصی صورت میگیرد و قائل شدن بر این جدایی به این می انجامد که مردان به

(حتی با استناد به آخرین جمله از گفته متناقض خود خانم احمدی در پایان این نقل قول)؛ بنابراین، این بحث بسیار غیر علمی و غیر واقعی است که ادعا شده است که "تاریخ جنبش های زنان از جدایی حوزه ی عمومی و خصوصی حمایت کرده است." دوگانگی بین حوزه ی عمومی و خصوصی یکی از مراکز اختلافات جنبش فمینیستی در چهار دهه ی گذشته بوده است. اگر به مبارزات نظری حاد در این مورد رجوع کنیم میبینیم که اختلافات نظری عمیقی در این رابطه در جنبش فمینیستی از دهه ی ۶۰ وجود داشته است که نهایتاً دو نظریه ی کلی شکل گرفته است.

یک نظریه، نظریه ی فمینیستهای لیبرال است که معتقدند حوزه ی خصوصی به مسأله ی شخصی و خانوادگی مربوط است و باید این آزادی باشد که افراد خودشان تصمیم بگیرند و دخالت در این حوزه به معنای ضدیت با آزادیهای فردی است. اما فمینیستهای رادیکال و فمینیستهای مارکسیست مخالف نظریه ی فمینیستهای لیبرال هستند و بر این نظراند که این دو حوزه را نمیتوان از هم جدا کرد و نمیشود جامعه را به عمومی و خصوصی تقسیم کرد. از نظر فمینیستهای رادیکال موقعیت در حوزه ی عمومی (سرمايه داری) کاملاً وابسته است بر کار انجام شده در حوزه ی خصوصی (خانواده) و همچنین بقای حوزه ی عمومی (سرمايه داری) ارتباط دارد با چگونگی حفظ

لیلا پرنیان: برای پاسخ به سؤال شما ابتدا می خواهم بخشی از نوشته ی خانم نوشین احمدی خراسانی به عنوان یکی از نظریه پردازان فمینیستهای رفرمیست و لیبرال ایران را در این رابطه، از نوشته ی ایشان در مورد "حجاب و سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان" بیاورم. ایشان در بخشی از این نوشته گفته اند که: "برخی از نظریه پردازان فمینیسم، این بحث را مطرح کرده اند که تاکید و پافشاری بر تفکیک حوزه خصوصی و عمومی، سرکوب زنان را در حوزه خصوصی نادیده میگیرد، اما فراموش نکنیم که این همه قضیه نیست. بلکه اولاً: جنبش های زنان به طور تاریخی از جدایی حوزه خصوصی و عمومی حمایت کرده است. دوماً: این نقد به فلسفه مدرن سیاسی عمدتاً از سوی مارکسیست های دهه ۶۰ و ۷۰ و پساساختارگرایان به نظریه های فمینیستی وارد شد، و در حقیقت از فلسفه «کل گرایانه» ای ناشی می شود که «جامعه» را یک کل می بیند و نه تفکیک شده به حوزه خصوصی و عمومی، مانند آنچه پایه لیبرالیسم در کشورهای دموکراتیک امروز است. در هر صورت منظور آن است که چنین دیدگاهی، لزوماً همه گرایشات فکری در جنبش فمینیستی را نمایندگی نمی کند".

ببینید، جنبش فمینیستی همانند سایر جنبش های اجتماعی با دیدگاه ها، روشها و دور نماهای گوناگونی روبرو بوده و هست

ستمگری و خشونت خود در خانواده (خصوصی) ادامه دهند.

جدا کردن حوزه ی عمومی/خصوصی این تصور را می دهد که گویا این دو حوزه میتوانند پهلو به پهلو به زندگی خود به طور جداگانه ادامه دهند؛ تصویری گمراه کننده است. برای این که نابرابری رابطه ی بین زن و مرد را پنهان میکند و به همین دلیل به درستی فمینیستهای رادیکال بر این باور بودند که دوگانگی خصوصی/عمومی یک تابع از مردسالار ی است و در خدمت به مقاصد خاص پدرسالارانه است. از آنجا که زنان عمدتاً خانه دار هستند کار مزدی زنان، نقش فرعی پیدا می کند و نه آن اهمیتی را که کار " مرد نان آور خانه" دارد. به همین دلیل زنان کارگر با مزد پایین در محل کار(حوزه عمومی) باقی می مانند. در نتیجه، حفظ و پافشاری بر کارخانگی توسط زنان اتفاقی نیست بلکه در نتیجه مردسالاری سرمایه داری است برای حفظ مناسبات ستمگرانه میان مردان (حوزه عمومی) و زنان (حوزه خصوصی) و استفاده بردن از آن است. بنابراین بر پایه ی استدلال دوگانگی خصوصی/عمومی است که سرمایه داری یک رابطه ی ستمگرایانه بین حوزه ی عمومی و خصوصی به وجود میآورد و از آن بیشترین سود را میبرد.

نوشین احمدی خراسانی برای جا انداختن نظریه ی خود مبنی بر جدایی حوزه ی خصوصی/عمومی، فمینیستهای دهه ی هفتاد را که تمایزگذاری بین این دو حوزه را گمراه کننده می دانستند و اعلام کردند که مردان همانگونه که در خانه بر زنان سلطه دارند در حوزه ی عمومی هم بر آنها مسلط اند، را رد میکند و میگوید نباید از تئوریها و شعارهای این متفکران فمینیست در این رابطه دنباله روی کنیم. چرا که به زعم خانم احمدی در شرایط

کنونی این تئوریهها کاربرد خود را از دست داده است و مسأله ی "پیگیری سیاست حقوق مدنی" از اهمیت ویژه برخوردار است.

موضوع اساساً این نیست که ما باید و نباید از فمینیستهایی که بر علیه جدا کردن حوزه ی عمومی و خصوصی فعالیت عملی و نظری کرده اند، دنباله روی بکنیم. موضوع بر سر این است که آیا تئوری مخالفت با جداسازی حوزه ی خصوصی/عمومی بر واقعیت انطباق دارد، حقیقت را بیان میکند و یا نمیکند؟ و براین پایه است که در مجموع یک تئوری سنجیده میشود و به کار گرفته میشود و نه بر پایه ی اولتیماتوم های غیرعلمی و کاذب خانم احمدی.

در واقع موضع گیری نوشین احمدی در رد نظر فمینیستهای رادیکال و انقلابی (که جداسازی حوزه ی خصوصی/عمومی را مساوی با سرکوب زنان میدانند، یعنی مسأله ی سرکوب عریان و خشونت علیه زنان که در محیط خانواده به عنوان مکان خصوصی انجام میشود)، طرح یک ادعای ایدئولوژیکی است که بخشی از ساختار حمایت تئوریک - عملی از نظام مردسالار- پدرسالار را تشکیل میدهد. زمانی که گفته میشود بین حوزه ی خصوصی/عمومی دوگانگی هست به این معناست که مثلاً به زنان این انتخاب داده شود که بین آزار در حوزه ی خصوصی (مثل تجاوز مردان به همسرانشان، کتک خوردن از مردان و... به صورت بی سرو صدا) و آزار در حوزه ی عمومی (با هیاو و پر سر و صدا) یکی را انتخاب کنند! این یک درک اجتماعی-سیاسی است که به یک عملکرد ایدئولوژیک خدمت می کند.

فریبا: یکی از مسائلی که در مورد جدایی حوزه ی عمومی و خصوصی از جانب فمینیستهای رفرمیست و لیبرال در ایران

طرح میشود مسأله ی دموکراسی است. آنها میگویند هرچه بر جدایی این دو حوزه تأکید کنیم، مهمترین پایه های دموکراسی در جامعه را پی ریخته ایم. می خواستم علاوه بر این که شما ماهیت و اهداف کسانی که ادعای این جدایی را دارند را توضیح دادید، نظرتان را در مورد دموکراسی بپرسم؟ به خصوص در دوره ای که همه ی نیروها و حتی حاکمان سرمایه در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز در مورد مسأله ی دموکراسی حرف میزنند.

لیلا: مسأله دموکراسی یکی از مسائل بحث برانگیز در سطح جهانی است. اشاعه ی خواست دموکراسی در میان توده های مردم از جانب ایدئولوگ های سرمایه داری به عنوان استاندارد آرزوها مدتهاست که تبلیغ میشود تا از این طریق مردم را از فکر ریشه کن کردن نظم کهن و بنای دنیای کاملاً متفاوت از طریق انقلاب دور سازند. همان تبلیغی که زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی به خصوص پس از مبارزات دوره ی اخیر در ایران به آن دست زده اند.

ما در جهانی زندگی می کنیم که عمیقاً با تمایزات طبقاتی و نابرابری اجتماعی رقم خورده است. در جهانی که به انواع و اشکال مختلف زنان تحت شدیدترین ستم جنسی قرار دارند، صحبت از دموکراسی بدون صحبت در مورد ماهیت طبقاتی آن دموکراسی و این که این دموکراسی به کدام طبقه خدمت می کند بی معناست.

مسأله این است که چه طبقه ای در جامعه حکومت می کند. آیا حاکمیت و نظام دموکراسی اش به استمرار تمایزات طبقاتی و روابط استثمار، ستمگرانه و نابرابری حاصل از آن خدمت خواهد کرد یا به نحو آن؟ بنابراین صحبت کردن از دموکراسی در چارچوب نظام ارتجاعی و زن ستیز جمهوری اسلامی به معنای

پافشاری بر روی تمایزات طبقاتی، نابرابری های اجتماعی و بردگی زنان خواهد بود و نه چیزی فراتر از آن.

اما بگذارید این را روشن کنم که منظور زنان اصلاح طلب و رفرمیست که در کمپین یک میلیون امضا فعالیت میکردند از مقوله ی دموکراسی چیست؟ آنها در کلیات طرح کمپین این مسأله را پیش گذاشتند که "مسأله ی زنان با دین اسلام مغایرت ندارد." چطور می توان داد سخن از مسأله ی دموکراسی سر داد و خواهان یک جامعه ی دموکراتیک بود اما بر سر جدایی دین از دولت در مقابل فمینیستهای رادیکال و همچنین زنان کمونیست قرار داشت. موضوع این نیست که مسأله ی جدایی دین از دولت به این معنا خواهد بود که توده های مردم به طور فردی نمیتوانند باورهای مذهبی خود را حفظ کنند. بلکه به این معناست که قوانین کشور باید از دخالت هر اصل مذهبی کاملاً مبرا باشد و دولت نباید هیچ یک از عرصه های جامعه را طبق باورهای مذهبی اداره کند. اصل جدایی دین از دولت، پیش شرط حیات دموکراتیک در همه ی عرصه های جامعه منجمله در زمینه ی آزادی و برابری زنان است. بنابراین نمیتوان از دموکراسی حرف زد، از مسأله ستم بر زن نام برد، ولی ضدیت آشکار دین با آزادی و برابری زنان را لاپوشانی کرد. مسئله ای را که باید روشن و صریح گفت این است که اولین گام برای آزادی و برابری زنان در جامعه ی ما، با سرنگونی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و جدایی قطعی دین از دولت برداشته خواهد شد. بله! نمیشود از دموکراسی حرف زد ولی در مورد ماهیت حجاب اجباری و بردگی زنان حرفی نزد و یا مسأله ی حجاب را که رژیم جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن اجباری کرد را نه برخاسته از یک نظام تئوکراتیک واپسگرا و زن ستیز، بلکه

حاصل "گناهاری" نیروهای انقلابی و کمونیست معرفی کرد.

فریبا: اتفاقاً میخواهم از شما در مورد دوران انقلاب ۵۷ و کمی قبل از آن سؤال کنم، دورانی که بررسی حقایق آن در مورد مسأله ی زنان، امروزه هم باعث بی اعتباری علمی و تاریخی ادعاهای فعالین رفرمیست جنبش زنان است و هم باعث رنجش نیروهای چپ و انقلابی و یا شاید سابقاً انقلابی که در خلق آن دوره نقش داشتند. امروزه میدانیم که چقدر موضع و برخورد نیروهای مختلف سیاسی به مسأله ی زنان و حجاب در آن دوران در شکل گیری شکست و پیروزی مبارزات مردم نقش داشته است. کمی در مورد اوضاع آن دوره ی جامعه، موقعیت زنان و برخورد نیروهای مختلف از نیروهای مذهبی ای مثل علی شریعتی گرفته تا نیروهای کمونیست و انقلابی برابمان صحبت کنید.

لیلا: میخواهم ابتدا به سؤال شما در مورد موقعیت جامعه و زنان در دوره ی قبل از انقلاب ۵۷ پاسخ دهم. برای پاسخ دادن مختصراً به این می پردازم که ادغام هر چه بیشتر ایران در نظام سرمایه داری جهانی و تحولات ساختار اقتصادی- سیاسی باعث تغییرات آشکار در موقعیت زنان شد. در شهرها، زنان در شمار فزایندهای درگیر کار بیرون از خانه شدند. یک قشر تحصیل کرده ی مدرن به وجود آمد که بخش مهمی از آن را زنان تشکیل میدادند. آداب و سنتی که زن را محدود به خانه و خانواده میکرد - یعنی سلطه ی پدرسالاری - زیر ضرب قرار گرفت. همراه با این تحولات، در رفتار و انتظارات زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت و مناسبات عقب مانده ی فئودالی موجود میان زن و مرد در خانه و به طور کلی بافت مناسبات اجتماعی تکان های شدیدی خورد. نیروهای مختلف سیاسی و طبقاتی نسبت به این تغییرات در

موقعیت زنان در خانه و جامعه، عکس العمل نشان دادند. یکی نظرات جریانی مثل خمینی و دار و دستهایش بود که به طور آشکار ضدیت با تغییرات در موقعیت زنان را در طی سالیان سال و به خصوص پس از "اصلاحات" شاه و حق رأی زنان بیان کرد و تلاش کرد تا نظرات به غایت زن ستیزانه و پوسیده ی خود را در جامعه تبلیغ و ترویج کند. از طرف دیگر جریانات دیگر بنیادگرا مثل علی شریعتی و شرکا بودند. ویژه گی هر دو دسته در مورد مسأله زنان این بود که همه ی این بنیادگرایان تلاش داشتند که زنان را به باورها، بنیانها، سنن و عادات بنیانگذاران اسلام برگردانند.

علی شریعتی و شرکا بر علیه تغییراتی که در موقعیت زنان به وجود آمده بود، سخنرانی های متعددی در مورد زن مسلمان در حسینیه ارشاد ایراد کردند و توسط شریعتی بود که الگوی فاطمه دختر محمد در جامعه پیش گذاشته شد. وی در یکی از سخنرانیهایش در مورد فاطمه میگوید: "در دنیای امروز و به خصوص شرق زمین و بالاخص کشورهای مسلمان یک دگرگونی و بحران و فروریختگی بوجود آمده است و انسانها را تغییر داده است و تیپ خاصی به نام روشنفکر زن و مرد تحصیل کرده و یا متجدد به وجود آورده است که با زن یا مرد سنتی در تضاد است... سخن این است که با تغییر لباس مرد، تغییر فکر و زندگی او، زن نیز جبرا تغییر می کند و امکان ماندنش در قالب همیشگی نیست."

شریعتی از یک طرف برای این که صحبت هایش در جامعه و به خصوص در بین روشنفکران و دانشجویانی که تحت تأثیر اندیشه های مارکسیستی قرار داشتند و در مورد اسلام - به خصوص مسأله زنان - سوالات زیادی در ذهن جستجوگرشان به وجود آمده بود، مؤثر واقع شود و از طرف دیگر هم به این

علت که نمی‌توانست تغییراتی که به طور عینی در جامعه بوجود آمده بود را نفی کند، دیدگاه سنتی نسبت به زن را مورد انتقاد قرار داد. اما در واقع همان زمان با پیش گذاشتن فاطمه به عنوان الگوی زن در جامعه، نه تنها دیدگاه کاملاً سنتی نسبت به زن را تأیید کرد، بلکه تمام تلاشش را کرد که زنان ایران را به بنیان‌های اسلام برگرداند.

به نظر من کاملاً برخلاف نظر خانم نوشین احمدی خراسانی که معتقد به انقلابی بودن اندیشه‌های شریعتی هستند، اندیشه‌ی وی در مورد زنان تماماً ارتجاعی و عقب مانده بود و این شریعتی و شرکا بودند که با زن روشنفکر و متجدد - زنانی که دیگر حاضر نبودند مثل سابق زندگی کنند - یا به قول شریعتی "امکان ماندنش در قالب همیشگی نبود"، در تضاد بودند. شریعتی "استدلال" می‌آورد و به این زنان تحت نام "مانکن‌های گچی پشت‌ویترین" حمله ور می‌شود و به همین دلیل هم در برابر این زنان الگوی زن روستایی و ایلداری را که تحت شدیدترین ستم جنسیتی و استثمار افسار گسیخته قرار داشت، قرار میداد و میگفت: "این زنان پنجه هایشان در مزرعه خاک می‌فشانند، در خانه طفلش را ناز میکند و خوابگاه شوی خسته‌اش را مینوازد و در بازار، زیباترین معجزه‌ی رنگ و نقش را می‌آفریند." بی‌جهت هم نیست که امروزه نوشین احمدی خراسانی همانند علی شریعتی که برای مقابله با زنان روشنفکر و خلاف جریان، آنها را به "مانکن‌های گچی" تشبیه و متهم میکند، ایشان نیز مقاومت و مبارزه بیش از ۳۲ ساله زنان در برابر حجاب اجباری را تحت نام "مانکنهای ایرانی" مورد حمله قرار می‌دهد.

همه میدانیم که در دوران رژیم شاه به دلیل موقعیت خفقان و دیکتاتوری درست همانند شرایط فعلی، عمدتاً سازمانهای چپ و کمونیستی به صورت مخفی فعالیت

می‌کردند. در صفوف این سازمانها بسیاری از زنان انقلابی و کمونیست قرار داشتند که زندگیشان را صرف مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه و برقراری جامعه‌ی سوسیالیستی کردند و بسیاریشان در این راه جانشان را از دست دادند. نگرش حاکم بر احزاب و سازمانهای سیاسی چپ در آن دوره در مورد آزادی و برابری زنان این بود که آن را نتیجه‌ی پیروزی انقلاب سوسیالیستی میدانستند.

این فرمول بندی که زنان به آزادی و برابری پس از سرنگونی مناسبات کهنه و برقراری مناسبات نوین یعنی سوسیالیسم میرسند، بیان یک واقعیت است. حل ریشه‌ای مسئله‌ی زنان نه تنها در مقابل قانون بلکه در مناسبات اجتماعی حاکم به معنای برابری واقعی با مردان در جامعه، زمانی به دست می‌آید که یک انقلاب ریشه‌ای صورت گرفته باشد، مالکیت خصوصی برچیده شده باشد و مناسبات بین انسانها متحول شده باشد. اما متأسفانه این واقعیت به عنوان مانعی برای به حاشیه راندن زنان، خواسته‌های زنان، ایجاد تشکل‌های مستقل زنان و خلاصه بی‌توجهی به مسئله زنان در کل عمل کرده است.

در برخورد نیروهای کمونیستی در دوران انقلاب ۵۷ به مسئله‌ی رهایی زنان نکته‌ای که اغلب ناگفته باقی مانده است چگونگی رسیدن به جامعه سوسیالیستی است. لنین این مسئله را بی‌پاسخ نگذاشت. او می‌گوید بدون سوسیالیسم مسئله‌ی زنان حل نخواهد شد اما "بدون شرکت زنان، سوسیالیسمی هم در کار نخواهد بود." به طور گذرا به این هم اشاره‌ای بکنم که یک اشکال دیدگاه‌ی هم بر نظریه جنبش کمونیستی و نداشتن درک درست از جامعه سوسیالیستی حاکم بود.

آنان تصور میکردند به محض این که انقلاب سوسیالیستی رخ داد مسئله‌ی زنان نیز به صورت اتوماتیک حل خواهد

شد. این درست است که از فردای انقلاب سوسیالیستی بسیاری از قوانین تبعیض گرایانه علیه زنان لغو خواهند شد. زنان در برابر قانون به معنای واقعی مساوی خواهند بود و این پیشرفت عظیمی است و این پیشرفتهایی بود که زنان در شوروی و چین پس از انقلابات سوسیالیستی به آن دست یافتند. اما این به قول لنین اول کار است و رسیدن به آزادی و برابری واقعی مبارزات عظیمی را می‌طلبد.

این را روشن کنم که پس از شکست انقلاب ۵۷ و جمع‌بندی از آن شکست، برخی از احزاب کمونیست به طور ویژه به بررسی و نقد جنبش کمونیستی در برخورد به مسئله‌ی زنان پرداختند و همچنین بسیاری از زنان هم که با سازمانها و احزاب کمونیستی فعالیت میکردند و یا فعالین جنبش زنان که از فعالیت متشکل با احزاب کناره‌گیری کرده بودند، به نقد انحرافات دیدگاه احزاب کمونیستی در مورد مسئله زنان پرداختند. اما این انتقادات برپایه‌ی ارتقای درک و نگرش جنبش کمونیستی در مورد مسئله‌ی زنان پیش گذاشته شد و هیچ ربطی به انتقادات وارونه، غیرعلمی و خصمانه نوشین احمدی خراسانی و همفکرانش ندارد. همانطور که میدانید هر موضع‌گیری نهایتاً در خدمت به منافع یک طبقه‌ی خاص قرار خواهد گرفت. موضع‌گیری دشمنانه‌ی نوشین احمدی در مورد مارکسیستهای واقعی که همواره بخش عمده‌ای از نوشته‌های ایشان را در بر می‌گیرد - موضع‌گیری بر علیه کسانی که ستم و استثمار بر علیه زنان و کل جامعه را ناشی از سیستم مردسالار جمهوری اسلامی می‌دانند و در پی آن هستند که این نظام را سرنگون سازند - در واقعیت نه تنها خوش‌خدمتی به زنان طبقات مرفه و زنان حکومتی است بلکه در کل به نفع طبقات ستمگر جامعه خواهد بود. یکی از مسائلی که همواره از جانب زنان

مبارزات زنان ایران توسط زنان رفرمیست و اصلاح طلب حذف می شود و آنها تاریخ را دست کاری می کنند تا بتوانند تظاهرات رفرمیستی خود در "۲۲ خرداد" را به عنوان "آغاز" جنبش زنان ایران جا بزنند.
ادامه دارد...

پانویس:

سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان/نوشین احمدی خراسانی
مانکن های ایرانی، برقع پوشان اسلامی/
نوشین احمدی خراسانی
به نام زنان علیه زنان - نقدی بر نظرات
نوشین احمدی خراسانی/لیلا پرنیان
فاطمه، فاطمه است/علی شریعتی ■

تهران از تشکلات زنان بودند (تشکلاتی که زنان چپ و کمونیست از بنیانگذاران آن بودند مثل جمعیت زنان مبارز) و همچنین حضور گسترده ی زنان چپ در آن راهپیمایی عظیم چشمگیر بود. به همین دلیل است که شعار "ما انقلاب نکرديم تا به عقب برگرديم" فرموله میشود. این راهپیمایی به یاد ماندنی پاسخ زنان بود به فرمان حجاب اجباری توسط خمینی و رژیمش، در حالی که بقیه جنبشهای اجتماعی در مقابل آن منفعل مانده و سکوت کردند. مشخصاً جنبش کمونیستی این تهاجم زن ستیز را به یک مبارزه ی گسترده علیه جمهوری اسلامی بدل نکرد. در این جا ذکر این نکته را لازم می دانم که مبارزه ی گسترده و وسیع ۵ روزه ی زنان بر علیه حجاب اجباری در تاریخ

رفرمیست و لیبرال طرح میشود، تحریف تاریخ و وارونه کردن آن است. به طور مثال خانم احمدی میگوید: زنان پس از اجباری شدن حجاب "یکی دو اعتراض را در سال ۵۷ سازمان دادند" این خلاف آنچه به واقع پس از اجباری شدن حجاب در جامعه رخ داده است، میباشد. زنان در تهران ۵ روز متوالی بر علیه فرمان حجاب اجباری دست به راهپیمایی زدند و بزرگترین مقاومت و مبارزه در تاریخ جنبش زنان ایران را به ثبت رساندند و رژیم خمینی و دار و دسته اش را وادار به عقب نشینی کردند. علاوه بر تهران زنان در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران نیز دست به تظاهرات و اعتراض بر علیه فرمان حجاب اجباری زدند. بسیاری از زنان شرکت کننده در شورش ۵ روزه ی



جدایی دین از دولت

اولین قدم برای رهایی زنان است!

آناهیتا رحمانی

در شرایطی که نزدیک به هشتصد میلیون زن در کشورهای اسلامی زندگی میکنند و بخش اعظم این زنان زیر سلطه آموزه ها و ارزشهای اخلاقی دینی بسر میبرند، بقدرت رسیدن بنیادگرایان بیش از هر کس زنان را مورد آماج قرار میدهد. بیش از پیش برای ما زنان امری حیاتی و جدی است که کارکرد و نقش مذهب را در فرودستی زنان مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و به افشای مکانیسم های سرکوب مذهبی و افکار و ایدئولوژی های پوسیده و خرفت کننده بپردازیم. و آنرا دستمایه پرش بزرگ به پیش برای ساختن جهانی دیگر سازیم. من در این مقاله سعی خواهم کرد از زاویه ایدئولوژی علمی ماتریالیسم دیالکتیک پدیده مذهب را مورد بررسی قرار دهم.

طبق تعریف مارکسیستی ایدئولوژی، فرهنگ، ایده ها و سنن همه روبنای یک جامعه را تشکیل میدهند که در خدمت زیربنای اقتصادی هستند. اگر هر تفکر و ایده ای در دوره های گوناگون بازتاب مناسبات اجتماعی و سطح رشد نیروهای مولد در آن مقطع است در شرایط کنونی که نیروهای مولد به حد شگفت انگیزی رشد کرده اند و تکنولوژی و ماکروسافت توانایی بسیاری به انسان داده تا هرچه بیشتر مرزهای ناشناخته طبیعت را درنوردد چرا مذهب که برخاسته از مناسبات برده داری و فئودالیسم است در حال رشد میباشد؟ برای پاسخ به این سوالات و شناخت کارکرد مذهب در دوره های گوناگون باید دید که مذهب تحت چه شرایط تاریخی بوجود آمد و پاسخگوی چه نیاز و ضرورتی بود. و در دوره کنونی چرا مذهب رشد کرده و خود را بعنوان آلترناتیو برای توده های بپاخاسته مطرح میکند.

تاریخ و منشا مذهب

در طول تاریخ بشری، انسان اولیه با تفکر و دانش کم آن زمان در مقابل حوادث طبیعی هم چون تاریکی، باران، باد، رعد و برق، آتشفشان، سیل و زلزله خود را عاجز و حقیر احساس میکرد و شگفتی او را این حوادث بر می انگیخت. ناتوانی انسان در درک علمی مصائب طبیعی زمینه ساز اولیه رش اعتقادات ماورای طبیعت در ذهن انسان اولیه شد. اعتقاد به این مسئله که در يك جانی موجودات و بعدها موجود واحدی وجود دارد که همه چیز و همه کس را تحت نظارت و کنترل خود دارد. بعدها به مرور اشکال

بهار عربی مبارزات مردم با فرار یا دستگیری و محاکمه و یا کشته شدن رئیس جمهوری های مادام العمر و دیکتاتور به ثمر نشست. اما کودکی مرده بدنیا آمد که پاییز غم انگیزی را برای زنان هشدار میدهد.

مصطفی عبدالجلیل رهبر شورای انتقالی در مقابل انبوه جمعیت سفراء، فرستادگان خارجی و خبرگذارها در سخنرانی به مناسبت آزادی لیبی اعلام کرد از این پس "قوانین کشور بر اساس شریعت و دستورات قرآنی تنظیم خواهد شد و قانون تک همسری لغو و قانون چند همسری جایگزین آن خواهد شد". البته اعلام این مسئله از جانب عبدالجلیل برای ما زنان که اخبار کشورهای خاور میانه را دنبال میکردیم دور از انتظار نبود. زیرا ما دیده بودیم که نیروهای اسلامی در مصر به تظاهرات هشت مارس زنان حمله می کنند و با خشم و نفرت زنان را مورد ضرب و شتم قرار داده، خواهان برگشت آنان به خانه ها و عدم دخالت زنان در امور سیاسی کشور بودند (۱). ما دیده بودیم علیرغم شرکت فعال زنان در مبارزه در هیچ یک از تظاهراتها، خواسته ها و حقوق آنان مطرح نیست. برای ما زنان ایران که بیش از سه دهه حاکمیت دین در دولت را تجربه کرده ایم و یک تصویر عینی و ملموس از حضور مذهب در حاکمیت داریم و عوارض و عواقب آن را به قیمت پرداخت بهایی سنگین پرداخته ایم، سوال بزرگی بوجود آورده که چرا؟ چرا حاکمیت جمهوری اسلامی با بیش از سه دهه اذیت و آزار زنان، سنگسار و حد و زندان و شکنجه برای اجرا و پیاده کردن قوانین ضد زن اسلامی در ایران درس آموزنده ای برای مردم منطقه در مورد مسئله زنان در بر نداشت و ما شاهد رشد گرایشات مذهبی در مبارزات اخیر مردم خاور میانه هستیم. در تونس، سوریه، لیبی، مصر اسلامگرایان نقش برجسته ای در سمت و سو دادن به مبارزات ضد رژیم و ضد استبدادی مردم بازی می کنند و ما شاهد تکرار تاریخ سیاه و دردناک ایران در این کشورها هستیم. چرا؟ با وجودی که جدایی دین از دولت از شعارهای اساسی انقلابات رهایی بخش و دموکراتیک در دویست سال گذشته بوده است، با رو آمدن آلترناتیوهای مذهبی بر جنبشهای مردمی شاهد خواست بازگشت دین در حکومت از جانب نیروهای بنیادگرای اسلامی هستیم که این یک عقبگرد و هشدار جدی برای تمام مردم جهان بخصوص زنان است.

ساختار حکومتی را بهم می چسباند و به آن انسجام می بخشد.

بقول آلتوسر مذهب همواره در کار روغن کاری سیستم های طبقاتیست تا از زنگزدگی آن جلوگیری کند. مذهب همواره نقش افیون را برای توده ها داشته است. مردم برای مرهم گذاشتن بر دردهای خود در مقابل بلایای اجتماعی مانند قتل عامها و جنگها یا فقر و بیکاری و همچنین بلایای طبیعی مانند زلزله و سیل به مذهب پناه میبرند. مذهب عامل خرفت کننده برای مردم است. مذهب ستم را توجیه کرده و ستمدیده را تحمیق می کند. مذهب مانند تریاک و هرویین فرد معتاد را نعشه کرده و در خود فرو میبرد ولی برعکس، تئوریهای علمی باورهای مذهبی مردم را متزلزل می کنند و آنها را بطور جدی به فکر کردن تشویق می کنند. تئوری علمی ماتریالیسم دیالکتیک ذهن انسانها را تیز و فعال میکند و به آنها جرات و امید می دهد که ریشه دردهایشان را شناخته و با آن مبارزه کنند و آن را در اختیار خود در آورند. پیشرفتهای علمی همواره برای دولتها و قدرتهای مذهبی ناخوشایند بوده است؛ زیرا هر گامی که علم بجلو بر می دارد ضربه ای سخت به اعتقادات مذهبی مردم وارد میشود. رژیم های مستبد و مرتجع، دشمن ذهن کنجکاو و پرسشگرند. آنها تبعیت و بندگی می خواهند. برای همین وقتی زلزله می آید مردم را به نماز خواندن و گریه کردن به درگاه خدای ناموجود تشویق می کنند. زیرا استغاثه و التماس به درگاه الهی برای حکومتیان، مردمی سربزیر می سازد. برای همین طبقات حاکمه جلوی ترویج و گسترش علم را میگیرند. در ایران آموزش تئوری هایی چون تکامل داروین، تئوری پیدایش زمین در دانشگاهها گناه و کفر محسوب می شوند و تدریس آنها برای استادان خطر اخراج و زندان در پی دارد.

تاریخچه جنبش اسلامی در ایران

دستگاه روحانیت در جوامع اسلامی تا قبل از سلطه یابی کشورهای استعماری در این کشورها همواره در قدرت سیاسی با سلطنت شریک بوده اند. قرنها رهبران مذهبی و روحانیون عالی مرتبه جزء لاینفک قدرت دولتی و نهادهای سیاسی حاکم بودند. در اوایل قرن بیستم ورود امپریالیسم به این کشورها و تشکیل دولت به معنی امروزی آن موجب تضعیف دستگاه روحانیت در قدرت سیاسی شد. در این دوره ما شاهد ظهور جنبشهای اسلامی علیه حکومتهای مرکزی هستیم. تحولات دهه ۱۹۶۰ یا ۱۳۴۰ که با رشد نظام سرمایه داری امپریالیستی و همچنین رشد مبارزات مارکسیستها، آگزیستانسیالیستها؛ فمینیستها؛ نهیلیستها و هیپیها در سراسر جهان بر علیه نظام حاکم در جهان همراه بود. دکترین جان اف کندی جانسون سپس نیکسون- کسینجر، برای تنظیم تئوری جهانی کردن بازار سرمایه داری دست به "اصلاحاتی" در ایران و دیگر کشورها زد که در ایران تحت عنوان "انقلاب سفید شاه و ملت" برای اجرای این استراتژی بود. دو ماده این اصلاحات خشم و نفرت ملایان را

ایدئولوژیک مدونی تحت عنوان دین شکل گرفت. عجز و نادانی انسانهای آن دوره در توضیح وقایع طبیعی در آثار مدون مذهبی بخوبی منعکس است. کتب مذهبی مانند تورات، انجیل و قرآن درک نازل و غلط نویسندگان این کتب را نشان می دهد. کتب مذهبی پیدایش زمین و موجودات آن را کار خدا می دانند. نوشته اند که خدا در عرض چند لحظه یا چند روز آنچه را که امروز به چشم می بینیم "خلق" کرد. اما علم غلط بودن این اراجیف را ثابت کرده است. دین به ما می گوید موجودات و نیروهائی در جهان هستند که بشر هرگز نمیتواند به درک و فهم آنها دست پیدا کند. بنابراین، بشر همیشه باید خود را تابع این نیروی ماوراءالطبیعه کند. در ادیان یکتاپرست این نیروی ماوراءالطبیعه، خداست. دین به ما می گوید که تنها راه کامل شدن انسان آنست که دستورات خدا را اجرا کند. دستورات این نیروی ناشناختنی و دست نیافتنی "آسمانی" از طریق واسطه های زمینی که رهبران مذهبی خوانده می شوند صادر میشود. انسان اولیه تمام مصائب طبیعی را به خشم خدایان بر علیه انسان تفسیر کرده و برای نجات از بلایای طبیعی به درگاه خدایان زانو زده و با ورد و دعا و استغاثه طلب بخشش میکردند. خدایان در این دوره بسیار بودند، خدای باران، خدای زلزله،... با گسترش هر چه بیشتر علم از تعداد خدایان کاسته شد. در دوره برده داری و فئودالی ما شاهد رشد مذاهب تک خدایی هستیم. این مذاهب با جنگ و کشتار و کشورگشایی توانستند امپراطوری خود را در کل کره ارض گسترش دهند. یهودیت، مسیحیت و اسلام در بستر جنگهای خونین با حکومتها و مردم دیگر مناطق توانستند قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را تحکیم و وسعت بخشند.

اگر زمانی تضاد بشر با طبیعت و عدم درک قانونمندی آن و احساس ضعف و شگفتی در مقابل آن موجب گسترش دین شد، اینبار همراه با آن و مهمتر و بیشتر از آن جامعه طبقاتی و مصیبتهای اجتماعی، اقتصادی است که انسان ناآگاه از مکانیزمهای ساختاری این جوامع را بسوی مذهب میکشاند. انسان امروز که مقهور معادلات سیاسی و اقتصادی قدرتهای مالی بزرگ و کارتلها و تراستها و دولتها و رسانه هاست و هر لحظه زندگی اش تهدید به نابودی میشود به مواد مخدر و باورهای خرافی و مذهبی رو میاورد. بنیان های اساسی و محوری آموزه های تمام ادیان یکی است که ریشه گرفته از مناسبات برده داری و فئودالی هستند. همه آنها به توجیه روابط نابرابر استثماری و به تقدیس پدرسالاری و مالکیت خصوصی میپردازند.

در طول تاریخ جوامع طبقاتی و در هر فرماسیون اجتماعی، مذهب همواره در خدمت طبقات حاکمه بوده و به آن یاری میرساند. ما شاهد این هستیم که حتی در قرن بیست و یکم مذهب برای طبقات حاکمه کاربرد دارد و نقش مهمی در چرخاندن نظامهای طبقاتی و توجیه ستم داشته است. مذهب مثل ملاطی است که تمام سنگ بنای

برانگیخت:

یکم: حق رای و حق حضور زنان در اجتماعات

دوم: تقسیم اراضی بعضی از زمین داران به کشاورزان.

خمینی این دو ماده را مغایر با شرع مبین اسلام اعلام کرد و به مخالفت با آن برخاست. جنبش اسلامی جدیدی در پی تظاهراتی بزرگ توسط آخوندها در مخالفت با این دو ماده بوجود آمد. البته حکومت شاه که همواره خطر کمونیستها را برای بقای خود جدی میدید و بیشترین سرکوب خود را بر کمونیستها متمرکز کرده بود با این نیروی تازه به میدان آمده بسیار مماشات جویانه برخورد میکرد. درحالیکه نیروهای بنیادگرا هزاران منبر و مسجد و حسینیه و صدها هزار مجالس روزه خوانی را برای تبلیغ نظراتشان در اختیار داشتند، کمونیستها در زندانها شکنجه و تیرباران می شدند. البته در درون جنبش چپ انحرافات در رابطه با مبارزه با مذهب وجود داشت که به رشد و گسترش گروههای اسلامی کمک کرد که در جای دیگر باید به این مهم پرداخته شود.

در ایران بنیادگرایان اسلامی در ائتلاف با بخشی از ملی گرایان مذهبی، نهضت ملی، در سال ۵۷ در بستر فقدان رهبری کمونیستی با تکیه به توهم توده ناآگاه و حمایت و همکاری امپریالیستها سوار بر امواج انقلاب شدند و قدرت سیاسی را بدست گرفتند و دوره سیاهی را بر کشور ما حاکم کردند. به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی نه تنها برگشت به عقب برای مردم ایران بخصوص زنان بود، بلکه با طرح شعار صدور انقلاب توانست ایدئولوژی واپسگرا و زن ستیز خود را به کشورهای منطقه گسترش دهد و بر مبارزات مردم ستمدیده و عاصی از حکومتهای دیکتاتور، رهبری ایدئولوژیک خود را تحمیل کند.

جمهوری اسلامی طی بیش از سی سال در مسند قدرت نشان داد که نه تنها با سرمایه داری تضادی ندارد بلکه برای جلب رضایت کشورهای امپریالیستی چوب حراج به منابع ملی و زیر زمینی ایران می زند. شعارهای تند "ضد امپریالیستی" برای این است که در غارت و استثمار مردم از جانب امپریالیستها شریک باشد. و گرنه جمهوری اسلامی مجری و سر سپرده کامل سرمایه داری جهانی و فرامین بانک جهانی و صندوق بین لمللی پول همچون حذف یارانه ها و خصوصی سازی است. جمهوری اسلامی اگر چه قوانین قضایی و اجتماعی و سیاسی اش نشأت گرفته از دوره های برده داری و فئودالی است ولی در اقتصاد و استفاده از تکنولوژی برای استثمار و سرکوب مردم منطبق با استانداردهای سرمایه داری جهانی عمل میکند.

ادیان در مورد زنان چگونه فکر میکنند؟

مشخصه بارز و مشترک تمام ادیان ضد زن بودن آنهاست.

اگر چه بورژوازی در عصر روشنگری مبارزاتی را بر علیه

مذهب پیش برد و به مذهب در قدرت سیاسی ضربات سختی وارد آورد ولی در مقطعی از مبارزه روشنفکران بورژوازی به دو دسته تقسیم شدند و اکثریت آنها با مذهب سازش کردند. محوری ترین مسئله ای که به سازش بورژوازی با مذهب منجرشد، مسئله زنان بود. آنها نگران این مسئله بودند که در صورت نبود مذهب مسئله زنان و نقش آنها در خانواده و اجتماع چگونه خواهد شد. تمام مذاهب اطاعت و فرمانبرداری از شوهر را جزء وظایف تخطی ناپذیر زن میدانند. کنترل زنان و تحمیل برتری و سلطه مرد بر زن بعنوان امری الهی مهمترین هدف همه ادیان است.

بنیادگرایان هرگز به دمکراسی که در خدمت توده های مردم باشد، باور ندارند. آنها ایمان دارند احکام خدا بوسیله پیغمبر اسلام یعنی محمد در قرآن آورده شده و برای اینکه در سراسر جهان پیاده شود باید بنیادگرایان قدرت سیاسی و حکومتی را بدست گیرند. معتقدند این قوانین و احکام جاودانه هستند و شامل مرور زمان نمی شوند. شک به آیات اسلام مساوی با کفر است و کیفر سنگین در پی دارد. اساسا نظام های مبتنی بر مذهب با مفاهیمی همچون برابری بشدت مخالفند و معتقدند که خداوند انسانها را برابر نیافریده بلکه برخی را برتر از دیگری آفریده است. مثلا مسلمانان بنیادگرا کاملا مخالف برابری زن و مرد هستند. زیرا معتقدند که زن و مرد با فطرتهای متفاوت آفریده شده اند، پس نمیتوانند برابر باشند، اما مردان باید میان زنان متعددشان برابری را رعایت کنند. در اسلام ارزش زن به بچه آوردن و سرویس جنسی دادن به شوهر است. امام ششم شیعیان امام صادق معتقد است که ارزش زن نازا از گلیم پاره جلوی درگاه کمتر است. طبق احکام قرآن مردان می توانند به هر اندازه و به هر شکل که بخواهند از زنان شان بهره جنسی ببرند. زنان از پهلوی مرد آفریده شده اند و ناقص العقل هستند و بنابراین شایسته شهادت دادن و یا قضاوت کردن نیستند. چون ارزش زن نصف مرد است دختران نصف برادران از پدر ارث می برند. (۲)

جمهوری اسلامی هویت ایدئولوژیک خود را از طریق قوانین اش در مورد زنان می گیرد. در مبارزات "ضد غربی" جمهوری اسلامی تنها با فرهنگ غرب در برخورد به زنان مساله دارد. بنیادگرایان اسلامی معتقدند که جوامع غربی از طریق فاسد کردن زنان میتوانند در کشورهای اسلامی نفوذ کنند. شریعتی در کتاب فاطمه، فاطمه است می گوید: "زنان ستون پنجم دشمن هستند." به این دلیل بنیادگرایان به پوشش زن اهمیت فوق العاده می دهند و آنرا نماد مبارزه با غرب میدانند.

حجاب زنان پرچم و نماد جمهوری اسلامیت و به رژیم در سطح بین المللی هویت ایدئولوژیک می دهد. اتفاقی نیست که اولین قانون بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی قانون حجاب اجباری بود. و سر پیچی از این قانون صد ضربه شلاق و سه ماه

قوانین آن است. قوانینی که تضمین کننده موقعیت فرودست زنان بعنوان تحتانی ترین گروههای اجتماعی است، ضامن حفظ مناسبات ستمگرانه اجتماعی است که بر پایه اطاعت و بردگی زن از مرد استوار است و نظامی است که مالکیت خصوصی در آن مقدس و بی عدالتی اقتصادی و اجتماعی از پایه های اصلی آن است.

نتیجه گیری

ستم بر زن مهمترین و اصلی ترین مشخصه تمام مذاهب است. ستم و تبعیض جنسی با مذهب در هم تنیده است. برای از بین رفتن کامل ستم بر زن باید مذهب در تمام اشکال و انواعش از جامعه بشری رخت بریند. تا زمانی که شکاف طبقاتی و ظلم و ستم در جامعه وجود دارد گرایشهای مذهبی تولید و باز تولید خواهند شد و این خود استمرار ستم بر زن و تبعیض جنسیتی را به همراه دارد. اگر چه اولین قدم برای رسیدن به جامعه ای که در آن اثری از ظلم و ستم نباشد جدایی دین از قدرت سیاسی و دولت است، ولی این کافی نخواهد بود. تا زمانی که بشر اسیر افکار و ایده های ایده آلیستی و غیر علمی و کهنه و پوسیده است، رهایی کامل از زنجیرهای بندگی امکان ناپذیر است. برای حل مسئله زنان و رهایی زنان بطور کامل باید نه تنها مناسبات تولیدی و در راس آن مناسبات مالکیت خصوصی را مورد ضرب قرار داد، بلکه به قوانین و سیاستها و باورهای کهنه و پدرسالارانه و مذهبی در رو بنا نیز شورش آگاهانه کرد. در جامعه ما که تحت یک حکومت استبدادی مذهبی است، برانگیختن زنان برای مبارزه با نقش درجه دومی در قوانین فقهی و شرعی که در قانون اساسی نهادینه شده یک عامل مهم برای پیشروی بسوی جامعه ای بدون ستم و استثمار خواهد بود. پیشروی بسوی چنین جامعه ای که رهایی زنان بر پرچمش نقش بسته است، بدون جدایی دین از دولت و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی میسر نخواهد بود. **نوامبر ۲۰۱۱**

زیرنویس:

- ۱- سنت، مذهب و زنان " ترجمه لیلا پرنیان
- ۲- برای شناخت بیشتر از قوانین اسلامی ایران شما را به مقالات "از روابط اجتماعی نابرابر تا قوانین نابرابر علیه زنان" نوشته آناهیتا رحمانی و "نقش قوانین و دولت در اعمال خشونت علیه زنان" نوشته آثر درخشان رجوع میدهم.
- ۳- بیانیه "یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان" ■

مجازات زندان دارد. در لیبی هنوز هیچ قانونی اعلام نشده، قانون تک همسری لغو و چند همسری آزاد اعلام میگردد. این یعنی اعلام کردن هویت ایدئولوژیک رژیم تازه بقدرت رسیده به دیگر کشورهای جهان. بی دلیل نیست که در ایران برای تحمیل مقررات اسلامی به زنان بیشترین بودجه و پرسنل اختصاص می یابد. و مخالفت و سرپیچی از این قوانین برای زنان سنگسار و قتل و شکنجه و شلاق در پی دارد. زیرا کوچکترین تغییر در هر یک از این قوانین ارکان ایدئولوژی رژیم را به لرزه در می آورد.

سی و سه سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران از طریق بیش از دویست هزار مسجد و حسینیه؛ رادیو و تلویزیون و رسانه؛ با ترویج خرافه و جهل و استخاره به تحمیل مردم میپردازد. این فرهنگ در تار و پود جامعه نفوذ کرده و روی مردم به درجاتی تاثیر گذاشته است و به اخلاقیات فاسد و ناعادلانه در بین زن و مرد دامن زده است. جمهوری اسلامی ستم و خشونت علیه زنان را فقط از طریق قوانین شرعی اش و نیروی قهریه اش پیش نمی برد بلکه با امتیاز دادن به مردان؛ آنها را کارگزار و مجری این قوانین قرون وسطایی در خانه؛ محیط کار؛ مدرسه و در کل جامعه کرده است.

مبارزه برای رهایی زنان بدون مبارزه برای جدایی دین از حکومت فریبکاریست. جریانات راست و اصلاح طلب در جنبش زنان از هیچ تلاشی برای محدود کردن مطالبات زنان در چارچوب قانون اساسی که منبعت از شریعت اسلام است دریغ نمی ورزند. در مبارزات اخیر مردم؛ تحت عنوان حفظ وحدت در جنبش سبز حاضر نشدند شعار لغو حجاب اجباری را مطرح کنند. در بیانیه کمپین یک میلیون امضاء آمده: " کار ما نه خارج از چارچوب اسلام و فرهنگ مردم است و نه خارج از چارچوب قوانین و به این دلیل که مردم و قانون گذاران را مخاطب قرار داده ایم" (۳) ما زنان که بیش از سی سال زیر حاکمیت قوانین اسلامی زندگی میکنیم با تمام وجود در یافته ایم که برای کسب اولیه ترین حقوق خود با مانع بزرگی بنام حکومت تئوکراسی اسلامی روبرو هستیم. بنابراین جریان راست و اصلاح طلب زنان که در پی این هستند که قانون گذاران را کمی "اصلاح" کنند، در واقعیت امر به دنبال تحکیم رژیم اسلامی هستند. جنبش زنان بدون خط کشی روشن و صریح با این جریانات سازشکار و فرصت طلب زنان، پیشروی نخواهد کرد. اولین قدم برای رهایی زنان سرنگونی جمهوری اسلامی با کلیه

ادغام دین با دولت مرکزش ستم بر زنان است!

فمینیست های اسلامی و حکومتی و گرایش لیبرال زنان!

این متن را بر پایه گفتگوی آذر درخشان با تلویزیون کوموله بخش افق برابری توسط صدیقه محمدی که در ماه آگوست ۲۰۱۱ تهیه شده بود، برای نگارش تنظیم شده است. هشت مارس

بخش اول:

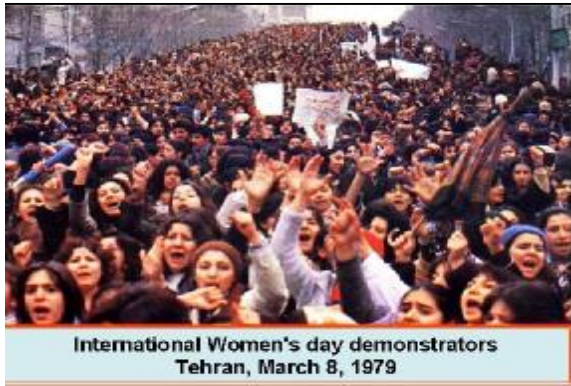
صدیقه محمدی: با دورد به بینندگان عزیز این برنامه در خدمت تان هستیم با برنامه دیگری از سری برنامه های افق برابری، امروز مهمان عزیزی را با خودمان داریم. رفیق مان آذر درخشان از فعالین جنبش کمونیستی و همچنین فعال جنبش زنان هستند و امروز گفتگویی داریم با ایشان در رابطه با تحولات جنبش زنان در ایران و همچنین گرایشها و افق ها و راه کارهایی که سوسیالیست ها و کمونیست ها برای جنبش زنان دارند. من قبل از هر چیز از آذر عزیز می خواهم که اگر در معرفی خودش دوست دارد توضیحات بیشتری بدهد هر چند معرف حضور هستند و ما قبلا چند برنامه با ایشان داشتیم. ولی ممکن است بینندگانی باشند که برای بار اول آذر را می بینند و بخواهند بیشتر در باره ایشان بدانند.

تواند آغاز خوبی هم برای ادامه بحث ها باشد. به هر حال تغییر و تحولات درون جنبش زنان یک چیز ثابت نیست. گرایشها، صف بندی ها تابع تحولات درون جامعه است و این یک واقعیت است که از شروع جنبش های اجتماعی و به ویژه جنبش دمکراتیک و عدالت خواهانه مردم در سال ۲۰۰۹ که پس از انتخابات قلبی اتفاق افتاد ما شاهد تغییر و تحولات زیاد و تحلیل ها و آنالیزهای ویژه ای سر این جنبش بودیم. این واقعیتی است که حضور وسیع زنان در مبارزات دوره اخیر و حضور واقعا رادیکالشان در صف اول مبارزه، باعث شد همه نیروهای طبقاتی این نیروی عظیم را البته مثل گذشته بخواهند ذخیره برنامه ها و طرح های خودشان بکنند. من می خواهم در اینجا بخصوص در مورد یک نیروئی که شما هم از آنان نام بردید، یعنی زنان لیبرال تاریخچه کوتاهی بدهم. بهر حال این یک واقعیت است که جمهوری اسلامی زمانی که بقدرت رسید خیلی راحت نتوانست خود را تثبیت کند و سالها یک جدال و مبارزه خونین بین مردم و بطور خاص اگر بخواهیم تاریخ را بررسی کنیم بین نسل انقلابی و پیشرو

صدیقه محمدی: مرسی آذر جان از مقدمه و نکته مهمی که واقعا ضرورت هر جنبشی هست که به آن بپردازد. همانطور که در برنامه های دیگر هم دیدید آذر صاحب نظر سر مسائل جنبش زنان و نماینده گرایش رادیکال و سوسیالیست این جنبش هستند. علیرغم اینکه در داخل کشور لیبرال ها تلاش می کنند خودشان را در همه جا چه در سطح جهانی و چه در سطح داخلی نماینده جنبش زنان جا بزنند. بخاطر وجود افرادی مثل آذر و هم چنین وجود گرایش رادیکال جنبش زنان خیلی از این فریبکاری های لیبرال ها واقعا خنثی شده است. آذر بطور مشخص مقالات انتقادی متعددی در مورد "گرایش فرمیسیت و اصلاح طلب جنبش زنان، کمپین یک میلیون امضا و همگرایی جنبش زنان" که خواهان حفظ نظام جمهوری اسلامی هستند، نوشته اند. قبل از هر چیز در ادامه کارهای تحقیقی که شما در زمینه جنبش زنان ایران در دست دارید می خواهم از شما سوال کنم که توضیحاتی در مورد وضعیت کنونی جنبش زنان در ایران و گرایشها درون آن را بدهید.

آذر درخشان: این سوال خوبی است و می

آذر درخشان: من هم به نوبه خودم سلام می کنم به بینندگان این برنامه و همچنین تشکر می کنم از دوستانی که زحمت می کشند و این برنامه را تهیه می کنند و امیدوارم که بتوانیم گفتگوی خوبی را برای برنامه ارائه بدهیم و زمینه گشایش بحث های بیشتری در جنبش زنان باشد. من فعال جنبش کمونیستی و جنبش زنان هستم ولی یک چیز را می خواهم تاکید کنم، از موقعی که فعالیت سیاسی ام را در جنبش کمونیستی شروع کردم همیشه متشکل بودم. من هم فعال جنبش زنان هستم و با تشکل زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) فعالیت می کنم و هم «مارکسیست- لنینیست- مائوئیست» هستم و همواره بر این باور بوده ام که فعالیت بدون تشکل اصلا نمی تواند کارایی داشته باشد. یعنی ۱۰ آدم متشکل فعالیتش یا تلاش هایش بسیار موثرتر از هزاران توده غیر متشکل است. به هر حال این چیزی بود که می خواستم بار دیگر در این گفتگو، علیرغم اینکه می دانم این موضوع بارها از جانب رفقای حزب شما تاکید شده است، را با بینندگان شما در میان بگذارم.



International Women's day demonstrators
Tehran, March 8, 1979

چرا که به زعم این دارودسته زن در دوره رژیم قبلی به اصطلاح عروسک بود و هویت خودش را نداشته است. به همین دلیل اولین فرمانی را که اعلام کردند فرمان حجاب اجباری بود، مقابله هم مبارزه و رژیم جمهوری اسلامی مدتی خمینی و رژیم جمهوری اسلامی عقب نشینی کردند. **حجاب در حقیقت پرچم سیاسی نظامی بود که اسمش جمهوری اسلامی بود.** در همان دوره است که می بینم شعارهایی هم چون «خواهر من حجاب تو سنگر ماست»، «خواهر من حجاب تو بالاتر از انقلاب من است» و... به در و دیوار می نوشتند، آنها می دانستند که قرار است یک نظامی برقرار شود که اول از همه موقعیتش با فرودستی زنان شکل می گیرد. فرودستی و بردگی زن در ابتدا با حجاب اجباری شروع شد. از آن لحظه به بعد با طرح حجاب اجباری تمامیت زن تبدیل شد به شرمگاه. شاید اگر واضع تر و با صراحت بخواهم صحبت کنم تمامیت زن تقلیل پیدا کرد به یک واژن، واژنی که تحریک کننده است. گوش زن، گردن زن، اینها همه واژن بود. دست و پا و ناخنش، اینها همه تحریک کننده بود و نباید دیده می شد. بنابر این با اعلام حجاب اجباری در حقیقت اعلام شد که در نظام جدیدی که اینها می خواهند شکل بدهند زن موقعیتش تقلیل پیدا کرد به یک چیز جنسی. حالت خنده دار اینجاست، یعنی طنز تاریخ این است که

مذهبی مثل دار و دسته شریعتی و دنباله روشن می گفتند که حجاب نمادی از مبارزه با امپریالیست است و این مسئله روی تفکر جنبش کمونیستی هم موثر بود. به همین دلیل هم وقتی مسئله حجاب اجباری طرح شد جنبش کمونیستی به این مسئله کم بهائی داد.

با فرمان حجاب اجباری خمینی زنان بصورت هزاران هزار به خیابانها ریختند و به طور متوالی علیه حجاب اجباری و روز مبارزه کردند. روز پی در پی زنان در خیابان از دم دادگستری تا رادیو و تلویزیون جمع شدند و تعداد این زنان بی شمار بود. توی یکی از فیلم های مستند این دوره می بینیم که یکی از زنان شرکت کننده می گوید که تلویزیون قطب زاده می گوید که چند هزار تا زن آمدند در حالی که ما هزاران نفریم و درست می گفت. بعلاوه این تظاهرات فقط توی تهران نبود، در چند شهر بزرگ دیگر نیز تظاهرات از جانب زنان بر علیه حجاب اجباری برگزار شد.

این تظاهرات اهمیت تاریخی دارد به دلایل گوناگون و ثبت شده توی جنبش زنان و میل مبارکی هم نیست که امروزه برخی از فعالین یا ندیمه های جریان سبز می خواهند حذف اش کنند. در عین حال بخشی از نیروهایی که سابقاً چپ بودند محصور اینها شدند. چرا اینها اینقدر اصرار دارند این تاریخ و روزه را که در حقیقت اولین ورق جنبش انقلابی زنان ایران بود را حذف کنند؟ واقعیت این است که با توجه به درک و شرایط آن دوران یک رژیمی سر کار آمده بود که این رژیم می گفت من مناسبات اجتماعی و نظامی که می خواهم شکل بدهم نظامی است که اسلامی بودنش و ویژه گی اش با موقعیت زنان رقم می خورد. خمینی اعلام کرد که ما می خواهیم شأن و عصمت و منزلت زن را بهش برگردانیم،

آن دوره و جمهوری اسلامی بود که این نسل به هر حال تصمیم گرفت و قاطع بود بر سر اینکه بگوید من نمی گذارم که شما به راحتی خود را تثبیت کنید. و به این امر واقف بود که یک نیروی ارتجاعی آمده است که نتیجه مبارزه ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی مردم را بدزد و برای آن مبارزه هم اسم گذاری کند و بگوید انقلاب اسلامی شد. نسل ما در آن دوره مبارزه کرد ولی تاریخ این مبارزه دارد حذف میشود از جانب گرایشات رفرمیست درون جنبش زنان در ایران.

در حال حاضر بخش فمینیست های اسلامی یا فمینیست های حکومتی متحد با لیبرال ها (که بعدا اینها را توضیح می دهم که چگونه گرایشاتی هستند)، تصمیم گرفتند که این تاریخ را حذف بکنند. تاریخ اینکه اولین جریان اجتماعی که جلوی جمهوری اسلامی ایستاد و گفت که ما نظام اسلامی شما را نمی خواهیم، زنان بودند. با توجه به اینکه خمینی و جمهوری اسلامی نیز اولین حمله خود را با فرمان حجاب اجباری علیه زنان صادر کردند.

این که این زنان چه کسانی بودند، بگذارید یک بار برای همیشه مسئله را روشن کنیم. اغلب این زنان از فعالین جنبش چپ و سازمان های کمونیستی بودند. می دانم موضوع پیچیده ای است چرا که این سوال طرح است که سازمانهای چپ از مبارزات زنان حمایت نکردند و خیلی از سازمانهای کمونیستی به مسئله زنان بی توجه بودند. بی توجه بودند و درکشان از یک رژیم ضد امپریالیستی خیلی محدود و نازل بود و می گفتند چون این رژیم یک رژیم ضد امپریالیستی است بنابر این ما سر حمله به زنان از جانب این رژیم کوتاه می آئیم. بعلاوه ما در آن دوران با مسئله ای هم روبرو هستیم و آن این است که پوشش نمادی از مبارزه معرفی می شد. جریانات

اینها قرار بود زن را از اینکه یک وسیله جنسی باشد بیرون بیاورند در حالی که خودشان اعلام کردند که کل این موجود فقط یک جایگاه جنسی دارد. بعد از آن هم با تحمیل این نوع نگاه به زن، جامعه هم بتدریج قبول کرد. پس از تحمیل حجاب اجباری سیستم قضائی را شکل دادند.

پدیده ای به اسم دیه به وجود آمد و توی قانون دیه هم آن موجودی که اعلام شد هیچ چیزی نیست بجز یک شرمگاه، زن بود. بنابراین اعلام شد که قمیت و ارزش زن نصف مرد است. آن موجود هیچ حق و حقوقی نمی تواند داشته باشد. یعنی نه حق داشتن فرزندش نه حق طلاق و نه هیچ حق دیگری و تا آنجا پیش رفت که اگر زن تن به هم خوابگی با همسرش ندهد نفقه اش قطع می شود. من در اینجا قصد ندارم که کلیه قوانین جزائی را لیست کنم و توضیح دهم و معتقدم اکثر زنان چه قوانین جزائی جمهوری اسلامی و چه قانون اساسی را خوانده و یا نخوانده باشند، در زندگی روزمره شان احساس کرده اند که این قوانین چگونه علیه شان است. یعنی اینطور نیست که تو سر و کارت حتما باید به دادگاه بکشد که بفهمی این قوانین چیست و تو را چگونه فرودست و برده نگاه می کنند. جمهوری اسلامی رسماً با قوانین جزائی و مدنی و فرهنگی اش اعلام کرد که جایگاه برده برای زن قائل است. همین جمهوری اسلامی در سازمان ملل با اینکه برده گی قرار است در عرف بین المللی ممنوع باشد؛ یک صندلی اش را اشغال می کند و می نشیند و همه هم حضور او را می پذیرند.

در حیطه بین المللی جمهوری اسلامی بخشی از نظام سرمایه داری حاکم بر جهان است و به شدت به بانک جهانی وابسته می باشد. در ایران سرمایه گذاری می شود، نفت صادر می شود و استثمار

وحشیانه بر مردم انجام می گیرد، اما ما با یک روینای تنوکراتیک مذهبی روبرو هستیم که ویژگی های خودش را دارد.

البته که این روینای تنوکراتیک مذهبی شرایط را بیشتر مهیا می کند برای سرکوب و استبداد. یعنی بی حقوقی و ستم را بی رحمانه اعمال می کند تا بتواند استثمار را هم تشدید بکند.

از آن جایی که به لحاظ بین المللی هم به هر حال جمهوری اسلامی نقش مهمی در جنبش های بنیادگرای منطقه دارد و با آنها در ارتباط نزدیک می باشد، الزام دارد به لحاظ ایدئولوژیکی پرچم سیاسی اش یعنی حجاب زنان حفظ شود.

برای همین هم میلیونها تومان بودجه اختصاص می دهد برای کنترل حجاب زنان در خیابانها و اماکن عمومی چرا که این مرکز اعصاب و نقطه حساس این نظام است. به همین دلیل است که ما می بینیم صف بندیها و ائتلاف های طبقاتی درون جنبش زنان شکل می گیرد. مثل همان ائتلاف هائی که بین بخشهایی از زنان حکومتی با زنان سکولار که علاقه دارند با آنها متحد شوند و از این طریق به چیزی برسند صورت گرفت.

صدیقه محمدی: یکی از گرایشات درون جنبش زنان

آذر درخشان: بله این یک گرایش مهمی است درون جنبش زنان. بخاطر این که این گرایش امکان فعالیت علنی دارد، امکانات بین المللی دارد. دول غربی و رسانه های رنگارنگ شان مدافع این گرایش هستند. این گرایش هم در داخل کشور و هم در خارج بلندگو دارد و می بینم که اینها موضوع حجاب را حذف می کنند. برای این مسئله هم بحث های تئوریک و ایدئولوژیکی طرح می کنند و ادعا می کنند که حجاب مسئله زنان ایرانی نیست. و تلاش دارند مسئله مبارزه با حجاب اجباری را از دستور کار جنبش زنان خارج کنند.

صدیقه محمدی: این زنان با حرکتی که کردند، خواستند که یک میلیون امضاء جمع بکنند به نظر تو علت این که نتوانستند توده و اکثریت زنان زحمت کش، کارگر و خانه دار را جلب کنند چیست؟ آیا از نظر شما گرایش دیگری از جنبش زنان در بطن جامعه موجود است؟ **آذر درخشان:** اینها ادعا دارند که کمپین یک میلیون امضا توده ای شده است. یعنی توانسته توده وسیعی از جوانان را بسیج کند. مرتباً هم یک دوره سخنگویان خارج و داخل کشور اند، پیوستن جوانانی را که با خود همراه کرده بودند، ولی واقعیت اش این است که این ادعا عوامفریبانه هم بود. این درست است در ابتدا یک سری دختران و زنان جوان خارج هم به اینها پیوستند. در ابتدا کمپین یک میلیون امضا بیانیه اولیه ای منتشر کردند. در این بیانیه نوشته شده بود که ما خواهان رفع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان هستیم و اینکه باید همه چیز برابر باشد. خوب خیلی چیز خوبی که در ایران چنین چیزی منتشر شود. برای همین هم خیلی ها امضا کردند. اما فعالینی مثل ماها امضا نکردند. چون نمی شد جریانی که تا دیروز می خواست نفرت مردم از رژیم را کم کند یک دفعه مدافع حقوق زنان شده باشد. کمپین بلافاصله اسناد دیگرشان را هم منتشر کرد، مثل کلیات طرح و یک جزوه دیگری که به اصطلاح به عنوان جزوه حقوقی شان بود. توی کلیات طرح بود که نوشتند که ما منظورمان این است که اسلام در تضاد با حقوق زنان نیست و در ضمن ما دنبال کار سیاسی هم نیستیم، با سیاست کاری نداریم، خوب دیگر معلوم شد که اینها اصلاً چه ائتلافی هستند. بعداً البته بیشتر و بیشتر روشن شد که در حقیقت کلاً یک میلیون امضاء برنامه فمینیست های اسلامی ایران بود یا فمینیستهای حکومتی. حال برای دوستانی که ممکن است تعجب

کنند که چرا من این دو تا واژه را بکار می برم، این توضیح را میدهم که فمینیست اسلامی در دانشگاه های غرب درست شد. یعنی آکادمیسین های غرب آمدند و این پدیده را فرموله کردند. همانطور که طالبان را در افغانستان و جنبش های اسلامی را در کشور های مختلف درست کردند. فمینیست اسلامی در ایران اساسا زنان حکومتی اند و به همین دلیل می گویم فمینیست اسلامی یا فمینیست های حکومتی.

فمینیست های اسلامی در ایران زانی نیستند که در جامعه اند و یا هیچ ربطی با قدرت سیاسی حاکم ندارند. بنابراین توی ایران فمینیست های اسلامی در حقیقت همان فمینیست های حکومتی اند که پراتیک شان همین یک میلیون امضاء بود. چرا یک میلیون امضاء نتوانست توده های زن را بسیج کند! برای این است که حتی بعد از مدتی خودشان هم توضیح دادند آماج اصلی اشان زنان مجلسی است. به همین دلیل هم برای گرفتن امضاء بیشتر می رفتند در جلسات روضه خوانی. تقریبا هم توی مقالاتشان که فکر می کنم یکی از آنها ناهید کشاورز ساکن ایران نوشت که ما اصولا نمی خواهیم برویم دنبال کسانی که دائما با پلیس بخاطر حجاب درگیرند و نمی توانیم با زنان این چینی در جامعه حرمت پیدا کنیم. به همین دلیل هم اصلا مسئله شان بسیج زنان زحمتکش و دانشجو نبود.

من یک چیز سر این زنان زحمت کش در رابطه با حجاب بگویم. من هم مثل خیلی از فعالین کمونیست در سال ۵۸ رفتم توی کارخانه کار کردم. برای اینکه آگاهی سوسیالیستی را یعنی آگاهی سوسیالیستی که متعلق به طبقه کارگر است و ما امکان دسترسی به این آگاهی سوسیالیستی را داشتیم ببریم توی طبقه. وقتی که جمهوری اسلامی حجاب را

اجباری کرد توی دو کارخانه ای که من کار می کردم از جانب زنان کارگر مقاومت بسیار جدی ای شد. بدترین مدل در آن دوره توی کارخانه ها ما چی ها بودیم. بیاد دارم که وقتی کارخانه استرالیات و داروپخش تعطیل می شد باید می آمدید و می دیدید زنان کارگر چه جوری می آمدند بیرون. زنان کارگر بطورعموم بسیار منظم و تمیز بودند و واقعا برای من جالب بود که بعد از کارشان که تمام می شد چقدر منظم لباس بیرونشان را که لباسی تمیز و مرتب بود می پوشیدند. ولی ما با چادر بودیم چرا؟ چون می خواستیم شبیه توده ها بشویم. دقیقا پوپولیست بودیم. من خودم یادم هست کارگران زن از ما می پرسیدند شما چرا جوراب می پوشید شوهرتان متعصب است؟ تصویری که از زن کارگر و زحمتکش داده می شود که گویا این زنان شکم گرسنه اشان برایشان از اهمیت زیادی برخوردار است و مسئله مزد مهم است و کاری به مسئله حجاب ندارند اصلا درست نیست. اتفاقا زن طبقه کارگر همانند سایر اقشار و طبقات دیگر در جامعه سیاست برایش مهم است، ایدئولوژی برایش مهم است، تحقیر شدن اش را می فهمد. تحقیری که از جانب مرد کارگر بهش می شود را می فهمد. حجاب اجباری را هم فهمید. زودتر از بقیه اتفاقا توی کارخانه فهمید. موقعی که محدودش کردند و موقعی که صبح می آمد کارت بزنه برود وارد کارخانه بشود، سرحجابش، جورابش، لاکش و غیره بهش گیر می دادند. از این زاویه به نظر من ما باید تصور خیالی از زن کارگر و زحمتکش را یعنی آن چیزی که به نظریه هایمان می خورد را کنار بگذاریم.

برگردم به پراتیک زنان حکومتی و زنان رفرمیست، کمپین یک میلیون امضاء اصولا نمی توانست نه زن کارگر و نه

زن زحمتکش و نه دانشجو را بسیج کند. نه بخاطر اینکه یک میلیون امضاء تو برنامه اش نوشت برای زنان کارگر حقوق برابر بدهید مثل مردها؛ یا به خاطر اینکه توی برنامه اش نوشت که زن کارگر نیاز به سندیکای مستقل دارد. به خاطر چه چیزی نتوانست؟ یکم: بخاطر این که اینها نوشتند حقوق زنان با اسلام مغایر نیست. دوم: اصولا آماج شان زن حکومتی و منافع زنان حکومتی و قشر سنتی جامعه بود. سوم: این کمپین نمی توانست این زنان را بسیج کند، بخاطر اینکه درست شده بود برای کنترل و مهار جنبش زنان. بعد از کمپین هم همگرایی سبز زنان را درست کردند با خانم زهرا رهنورد، شما بروید گزارش نشست شان که بر سر سالگرد مشروطه بود را نگاه کنید. ۳۰ تا آدم جمع کردند که خانم زهرا رهنورد بیاید و بگوید که ما باید این جنبش همگرایی سبز زنانه مان توده ای بشود. خوب، نمی تواند توده ای بشود به این دلیل ساده که رهبر همگرایی سبز زنان که زهرا رهنورد باشد، تئوریزه کننده حجاب اجباری بود.

زهرا رهنورد تنها زنی بود که از "فواید" حجاب؛ مقاله نوشت، آنهایی که می آمدند توی خیابان اسید می پاشیدند، چاقو می زدند به زن های بی حجاب فکر می کنید آنها از کجا تغذیه ایدئولوژیکی می شدند. زهرا رهنورد نرفت خودش دسته های حزب الهی درست کند، اما وی ایدئولوژی اش را فرموله کرد، ایده داد، نظریه داد که حزب الهی ها را قانع کند که چرا لازم است شما بروید و به صورت زنان تیغ بزنید. خوب برای همین هم همگرایی سبز زنان توده ای نمی شود. چون توده ای شدن بر پایه واقعیت های یک جنبش شکل می گیرد.

صدیقه محمدی: آزرجان تا اینجا فمینیست های اسلامی و حکومتی را شما به خوبی فشاء کردید. وقت زیادی از این برنامه را

ما به این مسئله اختصاص دادیم. این مصاحبه در دو بخش خواهد بود. در بخش اول به اهداف زنان اصلاح طلب و لیبرال در جنبش زنان پرداخته شد. در بخش بعدی هم باید برویم بر سر اکثریت زنان ایران که شامل زنان کارگر، خانه دار و زنان قشر متوسط جامعه هستند. صحبت کنیم و وظیفه پیشروان رادیکال جنبش زنان چیست و اینکه سازمانهای کمونیستی چه وظایفی بر عهده دارند را بیشتر بحث کنیم. در همین بخش اول تا آنجایی که به همین گرایش زنان حکومتی و فمینیست اسلامی مربوط است اگر صحبت دیگری دارید، از آنجا که وقت برنامه رو به اتمام است ادامه دهید.

آذر درخشان: فکر می‌کنم پیشنهاد خوبی است و با توجه به اینکه کسانی که می‌خواهند جامعه را تغییر بدهند، برای تغییر اول باید بدانند واقعیت جاری چیست. نیروهای طبقاتی چه کسانی هستند و صف بندی‌های طبقاتی چطور دارد شکل می‌گیرد. و این را اول روشن بکنند بعد که واقعیات شناخته شد؛ آنگاه برای تغییر بنیادی جامعه که مبتنی بر شرایط عینی است ایده داده میشود و برای عملی شدن آن تلاش گردد.

من سعی کردم سر فمینیست‌های حکومتی و اتحادی که با زنان سکولار راست و رفرمیست با ایجاد یک میلیون امضاء و ادامه آن همگرایی سبز زنان کردند، صحبت بکنم و نشان بدهم که چرا از درون اینها چیزی بیرون نیامد. یک چیز دیگری که باید به بحث‌های قبلی اضافه کنم یک دسته از کسانی که در ابتدا قبل از کلیات طرح و جزوه توضیحی به کمپین پیوسته بودند، جدا شدند. یک عده هم زمانی که یک میلیون امضاء آن بخش سازمان یافته‌اش و یا رهبرانش که رفتند و سریع همگرایی سبز زنان را با زنانی مثل زهرا رهنورد تشکیل دادند و گفتند که می‌خواهند در چارچوب جنبش سبز

حرکت کنند، جدا شدند. این نکته آخری را هم بگویم و آن این است که چیزی به اسم جنبش سبز نداریم. ما یک جنبش اجتماعی داریم که جنبش توده‌های وسیعی است که برای خواسته‌های گوناگون به خیابانها آمدند. یک جناحی از خود حاکمیت مثل موسوی و دارودسته‌اش هم آمدند و تلاش کردند مهر خود را بر جنبش اجتماعی بکوبند و گفتند و تبلیغ کردند که این جنبش، جنبش سبز است.

صدیقه محمدی: برای حذف سرخ‌ها **آذر درخشان:** سرخ‌ها و اقشار گوناگونی که اصلا مسئله‌شان مسئله موسوی و زهرا رهنورد، دفتر تحکیم وحدت و اینها نبوده و نیست. مبارزه‌شان هم با جمهوری اسلامی بر سر این نیست که مثلا چرا قانون اساسی اجرا نمی‌شود. مردم اصلا خواهان این هستند که این قانون اساسی برچیده شود. یک نکته مهم دیگر این است که برخی از این زنان رفرمیست و اصلاح طلب در دوره‌هایی طرح می‌کردند که ما نباید مثل سال ۵۷ کلاه سرمان برود و باید مسئله زنان را طرح کنیم و دنبال مسائل کلان نباشیم. ناگهان در دوره‌ای که مردم به خیابانها برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ریختند، همین سخنگویان اعلام کردند که الان دیگر یک جنبش توده‌ای یعنی "جنبش سبز" وجود دارد و این "جنبش سبز" باید خواست‌های عمومی یعنی همان رای من کو و اجرای قانون اساسی را در دستور کار خود قرار بدهد. اگر جنبش‌های دیگر مثل جنبش زنان با خواسته‌هایش در این جنبش شرکت کند، نتیجه آن خواهد شد که در "جنبش سبز" شکاف بیفتد.

صدیقه محمدی: آنها توی حاشیه می‌افتند.

آذر درخشان: نه، یعنی جنبش از هم می‌پاشد این چه جنبش عادلانه، دمکراسی خواه است که اگر زنان با خواسته‌هایشان

در آن شرکت کنند، شکاف بر می‌دارد؟ البته روشن است چرا، یک بخش زیادی از دفتر تحکیم وحدت، جبهه مشارکت و حکومتی‌های دیگر، تلاش داشتند جنبش اجتماعی را به زیر رهبری خود بکشانند. برای همین هم رهبران کمپین فرموله کردند که باید خواسته‌های زنان را به کناری بگذاریم و سعی کنیم که در جنبش "سبز" قرار بگیریم و خواسته‌های عمومی را مثل رای من کو، حق شهروندی و... را پیش ببریم. فکر می‌کنند کسی هم نیست که بپرسد این فرمولبندی که کردید و در اطاق‌های فکر خارج از کشور به شما یاد دادند در خدمت کدام بخش از زنان جامعه است؟ و یا موسوی در بیانیه‌اش می‌آید و می‌گوید که می‌خواهیم جامعه سکولار توحیدی درست کنیم. بعد هم با بوق و کرنا تبلیغ می‌شود که چه نشسته‌اید موسوی گفته می‌خواهیم جامعه سکولار درست کنیم. این خواسته‌ها و فرمول بندی‌ها به درد زنان حکومتی و زنان مرفه جامعه می‌خورد. برای همین هم می‌بینم که این خواسته‌ها پشوتانه داخلی و بین‌المللی دارد.

صدیقه محمدی: آذر جان از توضیحاتی که دادی خیلی تشکر می‌کنم و امیدوارم بینندگان عزیز را با خودمان در بخش دوم این مصاحبه همانطور که قبلا نیز گفتیم در باره راه حل‌های انقلابی و کمونیستی داشته باشیم. بار دیگر از شما تشکر می‌کنم و به شما خسته نباشید می‌گویم و همراه رفقای که در بخش تکنیک و فنی هستند تا دیدار بعدی به شما بدورد می‌گویم و برایت اوقات خوبی را آرزو می‌کنم موفق باشید.

آذر درخشان: من هم خیلی تشکر می‌کنم از شما و بینندگانی که با صبوری این بحث را گوش کردند و هم چنین از رفقای بخش تکنیک نیز متشکرم.

ادامه دارد. ■

شعری از غاده السمان

شاعری از سوریه

برگرفته از سایت سینمای آزاد



قیچی یادت نرود،
می‌خواهم هر روز اندیشه‌هایم را سانسور کنم!
بودر رختشویی هم لازم دارم
برای شستشوی مغزی!
مغزم را که شستم، پهن کنم روی بند
تا آرمان‌هایم را باد با خود ببرد به آنجایی که عرب
نی انداخت.
می‌دانی که؟ باید واقع‌بین بود!
صداخفه کن هم اگر گیر آوردی بگیر!
می‌خواهم وقتی به جرم عشق و انتخاب،
برچسب فاحشه می‌زنندم
بغضم را در گلو خفه کنم!
یک کپی از هویتم را هم می‌خواهم
برای وقتی که خواهران و برادران دینی به قصد
ارشاد،
فحش و تحقیر تقدیم می‌کنند،
به یاد بیاورم که کیستم!
ترا به خدا... اگر جایی دیدی حقی می‌فروختند
برایم بخر... تا در غذا بریزم
ترجیح می‌دهم خودم قبل از دیگران حقم را بخورم!
سر آخر اگر پولی برایت ماند
برایم یک پلاکارد بخر به شکل گردنبند،
بیاویزم به گردنم... و رویش با حروف درشت
بنویسم: من یک انسانم
من هنوز یک انسانم
من هر روز یک انسانم ■

اگر به خانه‌ی من آمدی
برایم مداد بیاور مداد سیاه
می‌خواهم روی چهره‌ام خط بکشم
تا به جرم زیبایی در قفس نیفتم
یک ضربدر هم روی قلبم تا به هوس هم نیفتم!
یک مداد پاک کن بده برای محو لب‌ها
نمی‌خواهم کسی به هوای سرخیشان، سیاهم کند!
یک بیلچه، تا تمام غرایز زنانه را از ریشه درآورم
شخم بزنم وجودم را... بدون این‌ها راحت‌تر به
بهشت می‌روم گویا!
یک تیغ بده، موهایم را از ته بتراشم، سرم هوایی
بخورد
و بی‌واسطه روسری کمی ببانداشتم!
نخ و سوزن هم بده، برای زبانم
می‌خواهم... بدوزمش به سق
... اینگونه فریادم بی‌صداتر است!

کشف حجاب

یا آزادی در سر اشیب؟

نویسنده: لویا حسن

برگردان: سحر منصور

که به مرد داده شده تا از بخش های خصوصی زن لذت برد. (از جمله حقی که در عقد ازدواج است) (M۵,۴(Ref:۸,p۵۲۶)
حقوق شوهران: شوهر حق کامل دارد که از همسر خود لذت برد.
(الف: از بالاترین نقطه سر تا کف پا، هر چند دخول از مقعد مطلقاً غیر مجاز است) تا زمانی که از نظر فیزیکی زیان وارد نکند.
امام غزالی: يك زن باید ارگانه‌های تناسلی خود را جهت خدمت در تمامی اوقات آماده نگهدارد.

(Ref:۷:vo۱.l,p۲۳۵)

book (Shahin Muslim) ۰۰۸ Number ۳۳۵۰:

اگر زنی شبی را دور از رختخواب شوهرش بگذراند، فرشته ها تا بامداد به او لعنت خواهند فرستاد.

عمر بن الخطاب می گوید: پیغمبر(رحمت الله) فرمودند: " از هیچ مردی علت كتك زدن همسرش بازخواست نخواهد شد."

Book ۱۱, Number (Sunann Abu Dawud ۱۱.۲۱۴۲)

۲۱۴۲:

بنظر می رسد که قانون الهی هر "شیوه ای" که مرد بخواهد به همسرش دخول کند و یا هر وقت بخواهد او را تنبیه کند را تضمین نموده است و اینکه زن هیچ حق شخصی در این مورد ندارد. نیاز بدان نیست که نگاه ی عمیق به جوامع اسلامی بیاندازیم تا ببینیم که قانون شرعی هزار ساله چه بلایی بر سر زنان آورده است. بخاطر عدم وجود آشنایی قبل از ازدواج، زن مسلمان مجبور است خود را به مرد کاملاً بیگانه ای که به او شوهرش داده اند تسلیم نماید و مالکیت بدن خود را کاملاً به او واگذارد. سؤال من این است که حجاب چگونه می تواند به دفاع زنی برود که شب ازدواج به تجاوز او منتهی می شود؟ چه حفاظی حجاب می تواند برای زن فراهم نماید زمانی که باید نیازات شوهر را برآورده نماید، حتی اگر خود او چنین نیازی را نداشته باشد؟ چرا او نمی تواند اوضاع را بدست خود گرفته و به اصطلاح "کنترل کامل بر بدن خود" را اختیار کند و از این طریق در مقابل تنبیهاتی که حدیث ها اختیار آنرا برای شوهرش قایل شده اند، از خود حفاظت نماید.

زن جوان کانادایی در مقاله خود به نکات جالبی اشاره می کند، مثل "پوشیدن حجاب مرا از توجه دائمی به جسم خودم رها کرده است. چرا که ظاهر من موضوع قضاوت عمومی قرار نمی گیرد. زیبایی من و یا حتی عدم وجود آن از قلمرو بحث مشروع خارج گشته است. کسی دیگر نمی داند موهای سر من چگونه است، آیا همین لحظه از سالن آرایش بیرون آمده ام یا نه، آیا کمی اضافه وزن دارم یا نه، و یا اینکه پوستم آثار ترك خوردگی دارد یا نه چون کسی چیزی نمی داند، اهمیتی هم ندارد." این کردار به ظاهر منطقی: " معروض قضاوت عمومی قرار نگرفتن" شاید چنین تصویری را بیافزیند که زنان مسلمان از کسب استانداردهای بالای زیبایی که مردان برای زنان تعیین می کنند، رها گشته اند و بر این اساس

از برقع ای که سر تا پا را می پوشاند گرفته تا چادر و حجاب ابریشمی سیاه تمامی اینها به روشنترین ترین ابزار و سمبول ایدئولوژی اسلام سیاسی در چند دهه گذشته تبدیل شده اند. تا کنون مقالات مهمی در باره علل و تاریخ حجاب نوشته شده اند که چگونه اسلام آنها را به مثابه پوششی بسیار خشن برای زنان توجیه کرده است. در این مقاله می خواهم بر سر جدلی که در مورد توجیه پوشیدن حجاب اسلامی بصورت ادامه داری موجود بوده است از دیدگاه ی درونی تمرکز کنم و همچنین به این نکته پردازم که چگونه زنان جوان مسلمان که در غرب تحصیل می کنند تلاش می کنند، موقعیت خود را که توسط مذهبی که با تبعیض گرای جنسی ذاتیش به آنها تحمیل شده، نهادینه نمایند.

" امروزه زنان جوان مسلمان حجاب را کشف می کنند و آن را در پرتو اهداف اصلیش معنی می کنند- حجاب کنترل نهایی بدن خویش را به زنان باز می گرداند... من حجاب را رعایت می کنم چرا که به من آزادی می بخشد. من آنرا می پوشم چرا که من يك زن مسلمان هستم و اعتقاد دارم که بدنم مسئله خصوصی مشخص من است."

نقل قول بالا مقاله ای است از يك زن مسلمان متولد کانادا که فارغ التحصیل کالج است. در سن بیست و يك سالگی به ناگهان تصمیم به کشف مجدد حجاب می گیرد. با وجود احترام کامل به دیدگاه های آزادی های مدنی و آزادی انتخاب هر نوع پوشش برای زنان در يك جامعه دموکراتیک، کماکان نمی توانم درک کنم که چه عواملی باعث می شود تا يك زن تحصیل کرده و بزرگ شده آمریکای شمالی، آزادی خود در انتخاب پوشش را رها کرده و حجاب بر سر کند و خود را بفربید که دیگر آزاد شده است.

او فکر می کند که صرفاً با پوشیدن حجاب کنترل کامل بر بدن خود را کسب کرده است. واقعا چه درک متوهمی از ایده رهایی! ما نیاز داریم که به ریشه چنین درکهایی از رهایی پرداخته و رابطه پوشش با رهایی زنان را بررسی نماییم. از آنجایی که کل ایده پوشش از دستورات مستقیم قرآن سرچشمه می گیرد، اجازه دهید در مرحله اول به چند حدیث که از نوشته های مقدس است نگاهی بیاندازیم و بررسی کنیم خداوند تا چه حدودی کنترل بدن توسط خود زن را به او داده است. جلد ۷ کتاب ۶۲ شماره ۸۱

مستقل ارتقاء دهد. مهم نیست که تا چه حد اسلامیان در دفاع از حجاب توجیه گری کنند، آنچه مهم است این است که حجاب سمبل بردگی و ستم زنان مسلمان در سراسر جهان بوده است. جداسازی زنان از زندگی اجتماعی، کنترل آزادی حرکت و همچنین نهادینه کردن سیستم آپارتاید جنسی فقط برخی از بهترین خدمات حجاب تا کنون بوده است.

توجیه گران اسلامی همیشه دست و بال بازی در تبلیغ اینکه اسلام به زنان "رهایی واقعی- و جایگاهی برای نقش فعال در جامعه" داده، داشته اند. آیا به دلیل همان 'رهایی واقعی' است که ما شاهد اینچنین درصد بالایی از بی سوادی در میان زنان خاورمیانه هستیم؟" و آیا به همان علت است که جهان عرب را اختناق زنان در بر گرفته و بسمت رکود پیش می رود؟" بنظر می رسد که هیچ کس نمی خواهد به اشتباه اساسی این بحث که 'حجاب زنان را در مقابل سوء استفاده جنسی مرد' محافظت می کند، بپردازد. چرا مردهای مسلمان به این ایده که به همه مردها و در تمامی سنین مربوط می گردد، وقعی نمی گذارند، زمانی که آنها دست و پا گردن لخت یک دختر را می بینند حالی به حالی می شوند، چنین شیوه نگرشی چه پیامی برای یک دختر جوان مسلمان می تواند داشته باشد. زمانی که او قدم به دنیای بیرون می گذارد، آیا نباید بیاموزد که نیاز به احترام به جنس مخالف دارد؟ بسیار عجیب است که ما هرگز به ضربات روانی مختلفی که یک دختر جوان، با رعایت حجاب اجباری می تواند متحمل شود فکر نمی کنیم.

زنان مسلمان به چیزی بیشتر از تعلیمات قرآنی نیاز دارند. آنان نیاز به این هدایت اخلاقی دارند که می توانند بدون کمک پوشش و حجاب، فروتن و شریف باشند. اصلا چرا باید زنان همیشه نگران آن باشند که چه بپوشند و چه نپوشند؟ مهم اینست که آنچه به زن احترام می بخشد با اینکه او چه پوشیده بسیار بی ربط است بلکه این مسئله بیشتر به تفکر او و شیوه استفاده از آن ربط دارد.

در آخر، در ارتباط با آنچه که زن جوان بر آن تاکید می کند "من حجاب را رعایت می کنم، چون که انتخاب خود من است.... این در من احساس رهایی ایجاد می کند." من از اینکه او احساس رهایی می کند و این آزادی را دارد که حجاب را انتخاب کند خرسندم. اما آنچه که نیاز به یادآوری دارد این است که میلیونها زن عرب و ایرانی از آزادی حق انتخاب پوشش برخوردار نیستند. حجاب برای آنان یک الزام قانونی و اجباری است. من فکر می کنم برای زنان مسلمانی که در جوامع آزاد بزرگ شده اند، هواداری از پوشش و یا حجاب به معنی نمایشی ظالمانه علیه صدها و هزاران زنی است که به صورتهایشان تیغ زده و اسید پاشیده اند و همچنین بسیاری که کشته و زندانی شدند تا رژیم اسلامی در ایران و دیگر دولتها توانستند حجاب را اجباری و سلطه خود را برقرار کنند. ■

واقعا به مثابه انسانهایی برابر در جامعه خود به حساب می آیند. چنین بحثی بیشتر شبیه فانتزی فمینیستی است تا بحث اسلامی! آیا شما می توانید یک جامعه اسلامی را بیابید که معیارهایی از قبیل ظاهر فیزیکی زنان، بخصوص زمانی که در جستجوی عروس آینده از طریق ازدواج سنتی هستند، را شامل نشود. ببخشید، خواهی که خاطرخواه حجابید، آدمهایی وجود دارند که برایشان "اهمیت" دارد و خواهند دانست که پوست پیشانی شما چروک خورده یا آنکه موی سرتان مناسب نیست. زمانی وجود دارد که همچون قطعه مبلتی توسط آنها مورد آزمایش قرار خواهید گرفت. بله سنجش قیمت زن متناسب با جذابیت او، در واقع نگرش جهانشمول مردان است. هر چند که اسلام با ربط دادن این مسایل به فرمان الهی برای مردان مسلمان کمی آبرو خریده باشد مثلا همانند آنچه که در زیر می آید: پیغمبر فرمود: "بهترین زنان آنانند که صورت زیبا و مهریه ناچیز داشته باشند." همانجا صفحه ۲۲۸

توجیه گران اسلامی در تلاش جهت دفاع از پوشش، اغلب انگشت خود را به زنان در غرب نشانه رفته و آنان را به جرم اینکه رهایی را با "پوشیدن چیزی نزدیک به نپوشیدن" تعریف می کنند، محکوم می نمایند. برای این نوع افراد، زنان یا بی حجاب اند یا حجاب کامل دارند، هیچ چیز بین این دو افراط نمی تواند وجود داشته باشد! این درست است که در غرب زنان بر اساس ظاهرشان ارزش گذاری می گردند. آنها تبدیل به ابزار گشته و اغلب از آزار جنسی رنج می برند. بدون شك هر جامعه ای مشکلات خود را دارد. من مشخصا از اینکه زنان در کل رسانه ها به ابزار جنسی تبدیل می گردند، خوشحال نیستم. ما باید قبول کنیم که زنان در آمریکای شمالی و اروپا بسیاری از حقوق و آزادی های خود را با چند دهه مبارزه و جنبش ها بدست آورده اند. آزادی پوشش فقط یکی از چند حقوق مدنی آنهاست. اگر ما دستاوردها و خدمات زنان را کلیشه کرده و آنان را به هورا کشان خارج گود تقلیل دهیم نه تنها هیچ خدمتی به زنان کلیه جوامع عقب مانده (بخصوص جوامع اسلامی) نکرده ایم بلکه امید آنان به پیشروی را سرکوب کرده ایم.

قانع کننده ترین دلیل جهت رعایت حجاب از طرف علمای اسلامی چیست؟ آنها مدام بحث می کنند که پوشیدن روسری یا حجاب، مردها را از نگاه به زنان به مثابه یک ابزار جنسی باز می دارد- حجاب باعث می شود که مردها به ظاهر زن بی توجه شده و در عوض به شخصیت و افکار آنها توجه نمایند." چه منطق زیبایی واروانه ی! بحث من این است که حجاب به تحکیم این ایده که زنان به غیر از ابزار جنسی چیز دیگری نیستند، می پردازد. و بدین علت است که زنان مجبورند کل مسئولیت "تحریک نکردن مرد تحت هر شرایطی" را با پیچیدن بی قواره خود در پارچه ای، بدوش بگیرند. اما واقعیت اینست که برقع و یا حجاب در ۱۴۰۰ سال گذشته قادر نبوده موقعیت زنان را به گروهی از انسانهای آزاد و

این بار مماشات با نظام مردسالار امپریالیستی!

در نقد مقاله نوشین احمدی خراسانی "جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی و گفتمان «امپریالیسم»"

لیلا پرنیان و اخگر فرزانه

متحد و یا "هم پیمان" شوند. نمونه آنها بصورت غلیظش لیبی است و بصورت رقیقش شعار "اوباما یا ما یا با اونا" که به قول او در "جنبش سبز ایران" سر داده شده است.

اما سوالی که پیش می آید این است: آیا ماهیت استقلال طلبانه و یا ضد استعماری (ضد امپریالیستی) این جنبش ها باعث شکست آنها شده است یا ماهیت منحرف و فاسد و مرتجعانه رهبران فرصت طلب و وابسته آنها؟ تجربه انقلاب ایران در پیش روی ما است.

مردم ما در سال ۱۳۵۷ علیه امپریالیسم و رژیم وابسته به آن برخاستند و قیام کردند. اما يك نیروی مرتجع و واپسگرا و زن ستیز به خاطر همان بند و بست هایی که خانم احمدی از فواید آن در این نوشته بسیار گفته است رهبری انقلاب مردم را نزدیک و زندگی مردم را به خاک و خون کشاند. آیا راه مردم اشتباه بود و یا فرصت طلبی و بند و بست های يك نیروی مرتجع اسلامی که برای رسیدن به قدرت به همه کار دست زد؟ جمع بندی نوشین احمدی از نسل و انقلاب گذشته وارونه است یعنی جنبه استقلال طلبی مردم را عامل شکست می داند در حالیکه رهبری آنها نیروهایی زیرک و هنرمند به جنبش های اجتماعی معرفی می کند و جنبش های اجتماعی را فرا می خواند که از این رهبران مرتجع و وابسته که با زد و بند با امپریالیستها به قدرت رسید، بیاموزند!

خانم احمدی همین مسئله را بهانه کرده و "گفتمان کلاسیک «امپریالیسم» (را) که زاینده گفتمان چپ در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی" می داند، باعث و بانی این بدبختی ها به حساب می آورد.

اولا امپریالیسم نه ساخته و پرداخته ذهن "چپ سنتی" بلکه يك نیروی مادی، موجود و واقعی با يك عملکرد مشخص بوده است که وجود آن و عملکردهایش در بیش از يك قرن گذشته بطور روزافزونی بیشتر و بیشتر توسط جوامع و افراد در گوشه و کنار جهان احساس می شود. جالب آنجاست که نیروهایی که واقع گرای و واقع بینی ورد زبانشان شده است، بطور حیرت آوری منکر وجود آن می شوند. ثانيا واقیعت امپریالیسم نه توسط چپ بلکه اتفاقا توسط خود اقتصاددانان بورژوازی اولین بار بکار برده شده است. اما آنها تلاش داشتند که ماهیت امپریالیسم را تنها در عرصه کشور گشایی و نظامی محدود کنند. در حالیکه لنین بعنوان يك رهبر و تئوریسین کمونیست تلاش کرد جنبه ها و عملکردهای اقتصادی و اجتماعی آن

اخیرا نوشته ای از نوشین احمدی خراسانی با عنوان "جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی و گفتمان «امپریالیسم» منتشر شده است. و همانگونه که از عنوانش پیداست به بررسی مناسبات جنبش های اجتماعی از جمله جنبش زنان در عرصه بین المللی می پردازد. اما مگر می شود در اولین قدم برای چنین بررسی با مسئله امپریالیسم روبرو نشد. هر کسی، گروه ی و یا نیرویی بنابر موقعیت طبقاتی و اجتماعی خود مجبور است که در اولین قدم تکلیف خود را با نظام امپریالیستی روشن کند. اما نوشین احمدی ظاهرا راه "جدیدی" را یافته است و ترجیح می دهد که وجود چنین نیروئی را بکلی نفی کند. و بر طبق معمول با هدف قرار دادن نیروهای چپ و کمونیستی و انقلابی سیاستهای تا کنونی آنها را عامل شکست ها و بدبختی های جامعه و افراد آن معرفی کند.

در چنین فرایندی او به نقد "گفتمان امپریالیسم" می پردازد، آنرا ناکارآمد، مضر و زاینده ذهن چپ ها می داند و لزوم و ضرورت گفتمان "جدیدی" را مطرح می سازد.

بحث های او بسیار فراتر از نفی امپریالیسم است، حمله دیگری است علیه نیروهای رادیکال جنبش زنان و دیگر جنبشهای اجتماعی مسیری را که وی برای جنبش زنان و سایر جنبشهای اجتماعی در عرصه بین المللی تجویز می کند، مسیری است که بارها و بارها آزمایش شده و نتایج آن در برابر چشمان میلیون ها نفر قرار دارد: ادامه و بازتولید ستم و استثمار. ما تلاش می کنیم که به برخی از عمده ترین نکات این نوشته و استدلالات آن و آلترناتیوی که در پیش می گذارد بپردازیم.

۱- نقد "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" و استقلال طلبی:

نوشین احمدی خراسانی مخالفت خود با "گفتمان امپریالیسم" و مبارزات و جنبش های استقلال طلبانه در کل را با اشاره به شکست تجارب انقلابات رهایی بخش در قرن گذشته آغاز می کند. البته او بحث هایش را از زبان و عملکرد نسل جدید بیان می کند که به گفته او دیگر حاضر نیستند تجارب پدران و مادران خود را تکرار کنند. زیرا نسل قبلی با کسب استقلال پس از تحمل هزینه سنگین به جایی نرسیدند و دوران تلخی را تجربه کردند. بنابراین ترجیح می دهند که به طرف استعمارگراشان روی بیاورند و بطور مشخص با امپریالیسم آمریکا و کشورهای غربی و ناتو و امثالهم

ضدیت با امپریالیسم" را پیش گذارد. در نتیجه آلترناتیوی را که پیش می‌گذارد استفاده از فرصت‌های خارجی با ویژگی‌های "جدید" است. "از این رو در شرایط کنونی، گفتمان کلاسیک ضدیت با امپریالیسم و تمدن غرب، یکسره همه «فرصت‌ها و امکانات» بالقوه و بالفعل را در دیپلماسی بین‌المللی، از مردمی که به دموکراسی و عدالت و برابری چشم دوخته اند سلب می‌کند. اتفاقاً ما امروز نیازمند گفتمان تازه‌ای هستیم که به جای آن که «تضاد برانگیز» و مبلغ نفرت و دشمنی با این یا آن کشور باشد بتواند در عین حال که «امکانات و فرصت‌های بالقوه» دیپلماسی بین‌المللی و افکار عمومی جهانی و دولت‌های غربی را رد نمی‌کند (و اتفاقاً از آن به نحو احسن استفاده می‌برد)، اما مفهوم «تفاوت منافع» را با تیزبینی و آینده‌نگری ببیند و بتواند آن را به خوبی تبیین کند، و در ادامه، از تفاوت منافع، با هنرمندی دیپلماتیک، در جهت «منافع ملی» سود ببرد. متأسفانه امروز نیروهای سیاسی اجتماعی که حامل گفتمان چپ سنتی یا گفتمان ملی‌گرایی سنتی هستند گویی فاقد این ویژگی‌های انعطاف‌پذیر هستند، ولی بی‌شک اگر یک جنبش و نیروی قوی اجتماعی با چنین گفتمان غیرخصمانه با دیگر کشورها اما هوشیار و متعهد به منافع ملی به وجود آید، می‌توان امیدوار بود که جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش زنان کشورمان، مسیری تازه و متفاوت را تجربه خواهد کرد"

نقل قول بالا هسته بحث نوشین احمدی را در خود فشرده دارد، بر رد "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" تاکید می‌کند و گفتمان "جدیدی" را که بر اساس تفاوت منافع میان دولتهاست و باید از این تفاوت منافع با "هنرمندی دیپلماتیک" سود برده شود را پیش می‌گذارد.

نوشین احمدی ادامه می‌دهد که: "تضاد منافع دولت‌های گوناگون در سراسر جهان، (چه در زمان جنگ سرد و چه در حال حاضر)، همواره بستر بهره‌وری از «امکانات و فرصت‌های خارجی» را برای جنبش‌های اجتماعی، فراهم نموده است. اما آنچه که امروز را از دیروز متفاوت کرده آن است که منابع و امکانات و فرصت‌های خارجی برای جنبش‌های اجتماعی در کشورهای منطقه، برخلاف دوران جنگ سرد متکثرتر از قبل شده است."

هم رد خصمانه "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" و هم طرح "استفاده (هنرمندانه) از امکانات خارجی" در کنار هم بروشنی نشان می‌دهد که راهی که در مقابل مردم و جنبش‌های اجتماعی از طرف نوشین احمدی گذارده می‌شود چیزی جز مماشانات و اتحاد با قدرتهای بزرگ امپریالیستی نیست. البته تحت نام استفاده از تضاد منافع دولتهای گوناگون. بر کسی پوشیده نیست که منظور از کشورهای گوناگون (علیرغم نام بردن از ایران و ترکیه) همان چند کشور قدرتمند دنیا یعنی امپریالیسم آمریکا و اروپا است. و مثالیهای برجسته نوشین احمدی در نوشته اش در مورد لیبی و ایران نشان دهنده این درک است.

همراه با عملکردهای نظامی و تغییر و تحولاتی که در عرصه جهانی سبب شده است را نشان دهد و بدین وسیله درک درست‌تر و دقیق‌تری از عملکرد امپریالیسم در عرصه بین‌المللی بدهد.

حتی اگر برخی افراد و یا نیروها تنها جنبه استعمارگرانه امپریالیستی را دیده و یا می‌بینند. نوشین احمدی این جنبه آن را هم نیز نادیده می‌انگارد. اما سوال اینجاست که چرا نوشین احمدی اینگونه تلاش می‌کند که نه تنها گفتمان ضدیت با امپریالیسم بلکه گفتمان امپریالیسم را در کل رد کند و آنرا زاینده ذهن کمونیستها بداند؟ زیرا در آنصورت آمریکا و انگلیس و دیگر کشورهای امپریالیستی به کشورهای معمولی تبدیل می‌شوند که تنها از دیگران قدرتمندترند و پتانسیل کمک و همکاری دارند و لازم است که با آنها مناسبات و روابط دیپلماتیک برقرار شود.

بنابراین اگر آمریکا و ناتو در لیبی دخالت نظامی می‌کنند، به خاطر "کمک‌های بشردوستانه است" و نه به خاطر منافع امپریالیستی، "به خاطر جواب به فریاد نسل جوانی است که می‌خواهد از شر فذافی رها شود" و نه به قدرت رساندن گروهی از مرتجعترین نیروهای وابسته که بعنوان یک دولت دارند سرهم بندی می‌کنند که به خورد مردم لیبی بدهند. "تیز هوشی‌ها و هنر نمائی‌های دیپلماتیک" است که پای نیروهای نظامی و ناتو را به آنجا باز کرده است و نه کنترل و تقسیم نفت و منابع لیبی میان غارتگران امپریالیستی!

بنابراین با یک جمع‌بندی مبتنی بر واقعیت می‌بینیم که، علت شکست بسیاری از جنبش‌های استقلال طلبانه، استقلال طلبی و مبارزات ضدامپریالیستی اشان نبود بلکه دلیل این بود که رهبری این جنبش‌ها مستقل نبودند و به دلایل متفاوت ایدئولوژیکی و یا پراگماتیستی برای استفاده از تضادهای بین کشورها و قطب‌های امپریالیستی شرق و یا غرب، با بلوک متقابل سمت گیری کردند. و هنگامی که با مبارزات مردم یک امپریالیسم به زانو در می‌آمد اسیر امپریالیسم دیگری می‌شدند. این مسئله در مورد یکی از شاخص‌ترین این مبارزات یعنی ویتنام صادق است. نمونه مهم دیگر آن افغانستان است که رهبری مرتجع مذهبی و شورور آن سرمست از منابع مالی و نظامی قدرتهای امپریالیستی غرب و وابستگان مرتجع منطقه‌ای، پای مرتجعین جهانی و منطقه‌ای را به آنجا باز کرد و جنگ‌های خانمان برانداز را بر مردم این کشور تحمیل کرد که ادامه همان وضع تا به امروز ادامه دارد و اوضاع نه تنها بهتر نشده که روزبروز بدتر می‌شود.

۲- گفتمان "جدیدی" که نوشین احمدی جایگزین گفتمان ضدامپریالیستی می‌کند

بخش مهمی از بحث‌های نوشین احمدی بر سر استفاده از "فرصت‌های خارجی" است، و در حقیقت تمام تلاشش این است که منکر امپریالیسم شود و با تکیه بر آن ناکارآمد و واهی بودن "گفتمان

نوشین احمدی تلاش می کند که برخی از نتایج تجارب مربوط به چنین "رویکردی" را وارونه جلوه دهد.

تاریخ مبارزات مردم در ایران و جهان پر از تجاربی است که در آنها تلاش شده است از امکانات و فرصت های خارجی استفاده شود و در بیشتر موارد به وابستگی به یکی از آن کشورها و در خدمت منافع آنان منجر شده است. گذشته از مواردی که رهبران چنین جنبش هایی بخاطر موقعیت طبقاتی اشان خود را در بست در خدمت نیروهای امپریالیستی قرار داده اند، موارد بسیاری در تاریخ موجود است که چنین رویکردی از زاویه استفاده از تضاد منافع بین کشورها پیش گذاشته شده است. و موضوع این نیست که آنها از هنر دیپلماسی بی بهره بوده اند و یا حتی منافع ملی را نیز فراموش کرده اند. مسئله داشتن هنر دیپلماسی و از در دوستی در آمدن نیست. مسئله وجود قدرت هائی است که حداقل در دو قرن گذشته نشان داده اند بخاطر منافع امپریالیستی اشان يك قدم به عقب ننشسته اند و بر همین پایه حتی جنگهای خانمان برانداز جهانی را راه انداخته اند و زندگی میلیونها نفر از مردم جهان را به خاک و خون کشانده اند. این بخشی از ضرورت وجودی آنها بوده است و قدرت نظامی و اقتصادی اشان ضامن پیشبرد سیاست اشان بوده است.

تصویر کودکانه ای که نوشین احمدی از روابط قدرت در جهان بطور آگاهانه در این نوشته می دهد، تلاش دارد این تصور را به خواننده بدهد که گویا کشور های سرمایه داری امپریالیستی، در ارائه « فرصتها و امکانات » برای جنبش های اجتماعی، باهم به رقابت بر خاسته اند! این قدرتهای جهانی جمعی ابله هستند که تنها جنبشهای اجتماعی می توانند با هوشیاری از امکاناتشان استفاده کنند بدون اینکه استقلال خود را از دست دهند! تصویری که نوشین احمدی از کارکرد نظام امپریالیستی ارائه می دهد، خلاف حقیقت است. امپریالیستها نیروی نا آگاه ی نیستند که گول دوستی و هنرنمایی های این وان را بخورند. یا نیرویی مستقیما و آشکارا در خدمت آنها قرار می گیرد و یا غیر مستقیم. منافع امپریالیستی آنها همه چیز را تعیین می کند. آنها با گفتمان ما برای راه اندازی جنگ تحریک نمی شوند. بلکه این منافع آنهاست که آنان را به پای راه اندازی جنگ های امپریالیستی و یا انواع و اقسام جنگهای منطقه ای خواهد کشاند و یا حتی نوکران و وابستگان دیروز خود را با جنگ و کودتا سر به نیست می کنند. وقتی منافع آنها ایجاب کند حتی اگر تحریک نشده باشند، به جنگ و کودتا می پردازند، وقتی نیرویی در خدمت منافع آنها قرار بگیرد حتی اگر هم به آنها ناسزا بگوید مطمئنا تحریک نمی شوند. شعارهای ظاهری و عوام فریب ضد آمریکائی جمهوری اسلامی و دیگر نیروهای مرتجع اسلامی شاهدهی است بر این مدعا. برای امپریالیستها در بیشتر مواقع مهم نیست که در ظاهر به آنها ناسزا گفته شود بشرط آنکه منافع آنها عنی تامین مافوق سود و ستم و استثمار افسار گسیخته حفظ شود. در

حقیقت آنها تابع و برده منافع امپریالیستی خود هستند. نکته جالب اینجاست که نوشین احمدی می گوید " اما آنچه که امروز را از دیروز متفاوت کرده آن است که منابع و امکانات و فرصت های خارجی برای جنبش های اجتماعی در کشورهای منطقه، بر خلاف دوران جنگ سرد متکثرتر از قبل شده است."

اولا این خلاف واقعیت است چون اگر در دوران جنگ سرد برخی نیروها این فرصت را داشتند که از این تضاد منافع بین دو کمپ امپریالیستی استفاده کنند که بر اثر به اصطلاح تطابق منافع به یکی از این دو قطب ملحق شوند و یا اینکه به بند بازی بین این دو قطب بپردازند با بسته شدن این شکاف این امکان بسته تر شده است. اینک که امپریالیستهای غربی خود را پیروز جنگ سرد می دانند تلاش می کنند تا با نیروهایی که در دوران جنگ سرد خود را در اختیار غرب نگذارده بودند و یا احتمالا سرکشی هایی می کردند به تصفیه حساب بپردازد. بعبارت دیگر امپریالیسم آمریکا و غربی ها چیزی کمتر از يك وابستگی کامل را نمی خواهند. جمهوری اسلامی که برای دورانی تلاش می کرد با استفاده از این بندبازی ها نرخ خود را نیز بالا ببرد حال دیگر مصرف گذشته اش را برای امپریالیستها ندارد و در این شرایط در مخصصه افتاده است. اما با وجود آن هنگامی که جنبش مردمی ایران در اوج خود بود و انتخابات قلابی سال ۸۸ مشروعیت جمهوری اسلامی را در چشم مردم ایران و جهان بزیر سوال برد، این مدویدف و اوپاما بودند که به داد جمهوری اسلامی و رئیس جمهورش رسیدند و عملا با علم کردن مسئله هسته ای و منحرف کردن افکار عمومی درجهان، به آن مشروعیت بخشیدند و موضع خود را روشن کردند. موضع عربانی که بارها و بارها برای مردم ایران و جهان روشن شده است. آنها بروشنی اعلام کرده اند که در حساس ترین مواقع در برابر فریاد عادلانه و آزادیخواهانه مردم به کمک سرکوبگران و بدنبال محکم کردن منافع خود هستند.

همین آمریکا و امپریالیستهای متحد آن بودند که قبل از اینکه انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ عمق بیشتری یابد راه را برای به قدرت رسیدن مرتجعین اسلامی هموار کردند و با دستپاچگی با آنها به توافق رسیدند. و هنگامی که جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ بیرحمانه انقلاب و انقلابیون را سرکوب و قتل عام می کرد(از جمله قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷) با سکوت رضایت بخش خود مهر تاییدی برآن نهادند و خبری هم از مجامع و موسسات حقوق بشریشان نبود.

بگذارید این مسئله را روشن کنیم که امپریالیستها در طول تاریخ با نیروهائی متحد شده اند و به توافق هایی رسیده اند. اما شرط این اتحاد این بوده که در درجه اول این نیروها در خدمت منافع آنان و تامین آن قرار گیرند. و در عین حال این نیروها قدرت سرکوب مردم آزادیخواه و استقلال طلب را نیز دارا باشند و با سرکوب و

جنایت جلوی تغییرات واقعی و بنیادین را بگیرند.

نیروهای مرتجع جمهوری اسلامی (با بقول نوشین احمدی جنبش اسلام سیاسی) و یا نیروهایی از قبیل القاعده بخاطر دشمنی شان با کمونیستها و نیروهای مترقی و آزادیخواه در دهه ۸۰ میلادی بزرگترین متحد قدرتهای بلوک غرب علیه بلوک شرق شدند و در همان زمان در مقابل انقلاب و مبارزات آزادیخواهانه در کشورهای خود ایستادند. این مسئله چه در ایران و چه در افغانستان اتفاق افتاد. حالا شما خانم احمدی بگوئید در این میان یعنی در نتیجه اتحاد نیروهای ارتجاعی با امپریالیستها و بکار برد دیپلماسی هنرمندانه اشان، مردم چه سودی برنند؟ جز سرکوب و کشتار، جز فقر و فلاکت، جز جنگ و آوارگی، جز فرودستی مطلق زنان؟ شکی نیست که رهبران و نیروهای مرتجع در این میان به قدرت می رسند و به مال و منالی، اما صحبت بر سر این رهبران مرتجع نیست و نبوده است. سوالی را که باید پاسخ گفت اینست که مردم چگونه به خواسته های واقعی خود یعنی ساختن جامعه ای بدون ستم و استثمار می رسند؟

واقعیت اینست که در سطح جهان رویکردهای گوناگونی مطرح است. یک رویکرد که ممکن است برای مرتجعین کاربرد داشته باشد برای یک نیروی مردمی واقعی قابلیت مصرف ندارد. ممکن است بین غرب و شرق بر سر منافع مردم معامله شود، بین نیروهای امپریالیستی و اسلام سیاسی علیه کمونیستها و مردم و انقلاب معامله شود، برای امپریالیستها، جمهوری اسلامی و القاعده و غیره کاری ندارد با هم هم پیمان شوند و برای منافع اشان مردم را قتل عام کنند. اما نیروهای انقلابی و مردمی بر سر منافع مردم و خواسته های بر حق اشان با دشمنانشان به توافق نمی رسند.

اما نوشین احمدی خراسانی با این مسایل کاری ندارد، معضل واقعیش آرمانگرایی است و همچون گذشته آن را عامل شکست جنبش مردم می داند و در مقابل آن بار دیگر راه شکست خورده ای که مردم را از چاله به چاه می اندازد را در برابر جنبش های اجتماعی قرار می دهد. تاریخ مکررا نشان داده است که در نتیجه این گونه دیپلماسی های هنرمندانه، این امپریالیستها و قدرتهای بزرگ بوده اند که جنبش های مردمی را در خدمت منافع خود گرفته و دست آخر قربانی منافع آزمندانه امپریالیستی خود کرده اند و نه بالعکس. این را هم انقلاب مردم ایران، مبارزات مردم افغانستان، مبارزات مردم کردستان، مبارزات مردم فلسطین و هم دهها و بلکه صدها تجربه دیگر در عرصه جهانی فقط در یک قرن اخیر نشان داده است. بنابراین اینجا چه کسی با اینگونه دیپلماسی های هنرمندانه تلاش می کند بر سر خود و مردم کلاه بگذارد؟ نوشین احمدی بطور غریبی استدلال می کند که تبلیغ انقلاب و حتی کار افشاگرانه ای که ممکن است ضد دخالت خارجی باشد می تواند باعث گردد مردم جوامع استبداد زده به پذیرش مداخله نظامی تن

نظامی تن در دهند.

«اگر قرار باشد «انقلاب به هر قیمت و با هر خشونت» جایز باشد آن گاه در نبود پتانسیل های لازم برای انقلابی مردمی و با وجود سرکوب های گسترده، آیا فکر نمی کنید که گسترش گفتمان «مشروعیت بخشی به خشونت» در سایه سیاست افشاگری محض (آن هم با جهت گیری منزوی سازی و گسترش تخاصم بین المللی)، سر آخر باعث گردد مردم جوامع استبداد زده منطقه به جای روی آوردن به «انقلاب»، به ناگزیر منفعل شده و راهی به جز پذیرش «مداخله نظامی» مقابل خود نبینند و نهایتاً به آن تسلیم شوند؟»

شکی نیست که تحولات جامعه با توجه به تنوع تضادها به هر مسیری ممکن است کشیده شود. هنگامی که مردم از همه چیز رژیم و سرکوبهایش و از "رهبرانی" که مردم را بسوی چنین دژخیمانی سوق می دهند به تنگ آیند، ممکن است بخشی از مردم در مقابل مداخله نظامی خنثی بمانند و یا حتی از آن دفاع کنند. یا ممکن است بخشی از مردم هنگام مداخله نظامی علیرغم تنفرشان از رژیم حول آن حلقه زنند و خلاصه بازار دیپلماسی های هنرمندانه داغ شود. اما هیچکدام از اینها، نیروهای مترقی و انقلابی و مردمی را مجاز نمی کند که بدنبال آن باشند تا نان را به نرخ روز بخورند. نیروهای مردمی را مجاز نمی کند حقایق را در مورد ارتجاع و امپریالیست نگویند و راه درست و صحیح را در سرنگونی آنان پیش نگذارند و به توهم پراکنی مشغول شوند. شکی نیست که انتخاب راه ی صحیح که بر منافع مردم و واقعیت منطبق است با راههای پراگماتیستی فرق دارد، با مشکلات عدیده ای باید دست و پنجه نرم کند، با دشمنان واقعی در عرصه ملی و بین المللی روبروست، شکست و پیروزی در بر دارد، اما راه میان بری برای رسیدن به راهی واقعی که به نفع مردم باشد، وجود ندارد.

۳- تز دیپلماسی هنرمندانه و جنبش زنان:

در اینجا منظور رد هرگونه انعطاف در مناسبات و روابط خارجی میان دولتها نیست. یک دولت مردمی مناسبات خود با دیگر کشورها و حتی قدرتهای بزرگ را بر اساس حفظ اصول در عین حال انعطاف پذیری دنبال می کند. اما اینجا بحث نوشین احمدی خراسانی بر سر دولتها نیست بلکه بر سر جنبش های اجتماعی و بطور مشخص جنبش زنان است که از قدرت دولتی برخوردار نیستند. حتی باید بگوئیم که بحث بر سر این نیست که جنبش های اجتماعی قدرتمند در هیچ شرایطی نمی توانند و نباید به توافقات بین المللی مبادرت کنند، اما بشرط این که چنین توافقاتی در هیچ دوره ای منافع پایه ای مردم را زیر پا نگذارد. اما بحث نوشین احمدی آنرا به مثابه یک راهکار "جدید" و در مقابله با "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" قرار می دهد یعنی این که امپریالیسم به مثابه یک دشمن حذف شده است. این بحث ها بخصوص در اوضاع کنونی برای جنبش زنان به چه معنی است؟ با توجه به بحث های نوشین احمدی

برای تامین منافع خود و بسط و گسترش سرمایه جهانی هزاران نفر را قتل عام کنند، مردم را به جان یکدیگر بیاندازند، زنان را به برده مبدل کنند، منابع ملی را چپاول کنند و هر چه بیشتر این کشورها را به انقیاد در آورند.

بنابراین نوشین احمدی با چنین دیپلماسی هنرمندانه ای که به عنوان دورنمای "جدید" در مقابل ضدیت با امپریالیسم به پیش گذاشته است، دو راه را در مقابل جنبش زنان قرار می دهد: یا به زانده رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی تبدیل شدن و یا به زانده قدرتهای امپریالیستی که در به اسارت درآمدن زنان و ادامه آن در قید دولتهای مذهبی نقش مهمی بازی کرده اند. نوشین احمدی راه مقابل را خواب و خیال و آرزوهای بزرگ و دست نیافتنی می انگارد. بدین ترتیب آرزوهای بزرگ که همانا رهایی کامل زنان است را ممنوع اعلام می کند و خواسته های رقیق شده و حقیر که از درگاه حاکمان عصر گدایی می شود را در مقابل آن می گذارد تا اوج "واقع بینی" و "واقع گرایی" به نمایش گذاشته شود! آیا این دورنما کلاه گذاردن بر سر خود و زنان و مردم نیست؟

در مقابل دورنمای دیگری قرار دارد. دورنمایی که سرنگونی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی را بعنوان عامل اصلی فرودستی زنان اولین قدم در راه رهایی زنان در دستور مبارزاتش قرار داده است. دورنمایی که با زنان هم سرنوشت خود در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی برای برچیده شدن نظام مردسالار حاکم بر این کشورها مبارزه ای مشترک را به پیش می برند. دورنمایی که تاکتیک هایش را در خدمت به استراتژی رهایی کامل زنان و کل بشریت بکار می بندد.

زنان در ایران برای دگرگونی واقعی در موقعیت شان تنها یک راه داشته و دارند و آن سازمان دادن مبارزه از پائین توسط زنان و دیگر توده های زحمتکش و همچنین جلب حمایت زنان و همه مردم در کشورهای دیگر و اتکا به ایده و راهی که میرا از هر گونه سرسپردگی به نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی باشد. در نتیجه هر گونه مماشات و سازشکاری با امپریالیست ها تحت عنوان بکاربرد تاکتیک هنرمندانه تنها می تواند زمینه ساز بیشتر و بیشتر وابستگی و عقب ماندگی و ستم و استثمار وحشیانه در کشور شود.

۰۵/۱۰/۲۰۱۱ ■

در عرصه داخلی، جنبش زنان موظف است که بدور از خشونت برای "تغییر و اصلاح رفتار حاکمیت" و حک و اصلاح رژیم فعالیت کند، و در عرصه بین المللی از امکانات خارجی بهره برداری کند که در این میان "تضاد منافع میان دولتهای گوناگون در سراسر جهان بستر بهره وری از «امکانات و فرصت های خارجی» را برای جنبش های اجتماعی، فراهم نموده است." این مسئله می تواند به دو جهت گیری بیانجامد. یا تلاش و وسیله قرار دادن جنبش زنان برای آشتی دادن و حل و فصل اختلافات رژیم با امپریالیستها و نشان دادن اینکه همه چیز تیره و تار نیست و می توان با وجود این رژیم به حقوق زنان دست یافت. که در این صورت این مسئله به معنی تبدیل کردن جنبش زنان به زانده رژیم جمهوری اسلامی در عرصه ای بین المللی است. و یا می تواند بدین معنی باشد که با استفاده از اختلافات دولت های قدرتمند با رژیم جمهوری اسلامی با آنها بر علیه جمهوری اسلامی متحد شود. و به کمک آنها برای حقوق زنان مبارزه کند. البته همانگونه که می دانیم با توجه به تجارب امپریالیستها آنها براحتی از این مسئله به مثابه اهرم فشاری علیه جمهوری اسلامی برای پیشبرد منافع خود استفاده خواهند کرد تا بتوانند معاملاتی را با جمهوری اسلامی انجام دهند و یا حتی در شرایط معینی ممکن است آنها برای مداخله نظامی به ایران بهانه کنند. و در این صورت جنبش زنان به زانده امپریالیسم آمریکا و یا هر قدرت بزرگ دیگر تبدیل خواهد شد.

فقط کافی است به موقعیت زنان افغانی و عراقی پس از کار برد دیپلماسی استفاده "از فرصت ها و امکانات" امپریالیستی نگاهی گذرا بیاندازیم و ببینیم که چگونه زنان این دو کشور در بدترین شرایط قرار گرفتند و در عراق موقعیت زنان به مراتب بدتر از زمان صدام حسین شده است. بررسی موقعیت زنان این دو کشور به روشنی نشان می دهد که بکار برد "هنرمندی دیپلماتیک" با هیچ امپریالیستی نمی تواند حتی یک زن را در جهان آزاد کند. اتحاد آمریکا با زن ستیزترین نیروهای واپسگرا در افغانستان و عراق که در پی استفاده از "فرصت ها و امکانات" دول غربی بودند نشان داد که منافع این دول سرمایه داری چگونه در ضدیت آشکار با منافع زنان و مردم این مناطق قرار دارد و چگونه اینان حاضرند

چه شورانگیز است هنگامی که زنان با طغیان خود مرتجعین و واپسگرایان زن ستیز اسلامی را به مبارزه می طلبند.

چه مسرت بخش است هنگامی که زنان با مبارزات گسترده خود نظم کهن و پوسیده را به مصاف طلبیدند.

زنجیرها را بگسلیم! خشم زنان را بمثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم.

فراخوان:

زنان مبارز و انقلابی!

به جرات می توان گفت که طی سی و دو سال حاکمیت جمهوری زن ستیز اسلامی زنان پویا ترین قشر اجتماعی بودند که بطور دائم علیه این رژیم مبارزه و مقاومت کرده اند. تمام عمر ننگین جمهوری اسلامی با این تخاصم اجتماعی رقم خورده است و همه گروهها و احزاب و جریانات سیاسی و طبقاتی مختلف را مجبور به موضع گیری کرده است.

جناح رفرمیست و محافظه کار جنبش زنان که دیدگاهها و منافع زنان طبقات مرفه جامعه را نمایندگی می کند، خواهان اصلاحاتی جزئی در قوانین جمهوری اسلامی است و آن را «راه» دستیابی زنان ایران به «آزادی و برابری» می داند.

اما گرایشات رادیکال و انقلابی زنان که از همان فردای ۸ مارس ۱۳۵۷ پا به میدان مبارزه سازمان یافته علیه جمهوری اسلامی گذارند گام ابتدائی و اولیه در راه رهائی زنان را در سرنگونی کامل جمهوری اسلامی و جدائی قطعی دین از دولت می دانند. این جناح از جنبش زنان علاوه بر موضع گیری روشن در مورد اینکه رسیدن زنان به هیچ سطح از «آزادی و برابری» در چارچوب جمهوری اسلامی ممکن نیست، در شرایطی که «دعوی میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی صحنه سیاست جهانی را رقم می زد (و کماکان مولفه مهمی از اوضاع جهان است) با صراحت اعلام کرد که هر دوی این ها نماینده ی نظام های اجتماعی هستند که فروستی زن و ستم جنسیتی بخشی لاینفک از آنان است و جنبش زنان باید مستقل از هر دو تکامل یابد و برای رهائی خود مبارزه کند.

تفاوت میان دو راه و دو افق و دو برنامه در جنبش زنان بخصوص در دهسال اخیر برجسته تر از هر زمان دیگر شده است. با این وصف هنوز توازن قوا به نفع گرایش رادیکال و انقلابی بر هم نخورده است. این امر در شرایطی که جامعه ما می تواند بسرعت به سوی یک تعیین تکلیف سیاسی برود خطر مهمی برای جنبش رهائی زنان است. زیرا نیروهای بورژوائی جنبش زنان به طور قطع تلاش خواهند کرد انرژی مبارزاتی زنان ایران را دست مایه بازسازی نظام ستم و استثمار کهن در اشکالی نوین کنند.

مبارزه برای برهم زدن این توازن قوا کماکان در دستور کار ما است. اما دست یابی به آن در گرو حرکت متمرکزتر و تکاپوی بیشتر زنان کمونیست است. هر چند زنان کمونیست همواره هسته مرکزی و سازش ناپذیر و پیگیر گرایش رادیکال در جنبش را تشکیل داده اند، اما برنامه و افق کمونیستی در جنبش زنان آنچنان که باید پُر واک نیافته و همواره در پس پرده قرار گرفته است. حال آنکه در زمینه رهائی زنان از قید ستم، کمونیسم رادیکال ترین فکر و تلاش تاریخ بشر بوده است. رهائی انسان از جهنم جامعه طبقاتی

و رهائی کامل زن از قید ستم کاملاً به یکدیگر وابسته اند و این دو با رسیدن جامعه بشری به کمونیسم (که در آن نه از روابط سنتی مالکیت اثری است و نه از افکار سنتی) متحقق خواهند شد.

ما در آستانه دگرگونی های سیاسی و اجتماعی ناگزیری ایستاده ایم. بدون شک زنان نیروی اجتماعی بزرگ و تاثیر گذاری در تغییر و تحولات سیاسی آینده ایران خواهند بود. اما سوال اینجاست که به نفع چه طبقه و برنامه ای عمل خواهند کرد؟ آیا قادر خواهند بود برنامه، افقی و ستمی را در پیش بگیرند که منطبق بر رهائی کامل زنان باشد؟ آیا قادر خواهند بود تشخیص دهند که عمیق ترین منافعشان در دگرگونی انقلابی نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک در ایران است؟

این مسئله به طور تعیین کننده ای وابسته به دخالتگری زنان کمونیست انقلابی در جنبش زنان است. دخالتگری نظری و عملی آنان می تواند در جابجایی تناسب قوای موجود در جنبش زنان نقش بالائی را ایفا کند و از این طریق بر کل صحنه سیاسی و صف آرائی طبقاتی در ایران تاثیر گذارد. باید با جدیت افق و برنامه کمونیستی در مورد امر رهائی زنان را شفاف کنیم و دست به تلاشی عظیم و جسورانه در فراگیر کردن آن بزنیم تا برنامه و افق کمونیستی تبدیل به قطب تاثیر گذاری در جامعه شود.

به جرات می توان گفت اگر کمونیسم واقعی تبدیل به قطب تاثیر گذاری در جنبش زنان نشود مبارزات زنان ایران برای رهائی کامل در نیمه راه مانده و حتا می توان گفت انرژی رها شده از این مبارزات دست مایه نوسازی نظام ستم و استثمار در اشکال جدید خواهد شد.

در شرایطی که توده های مردم بیزار از شکاف های طبقاتی و فقر و استثمار، ستم دینی و جنسیتی، رواج جهل و سنت های عقب مانده، بی حقوقی و ستم گری ملی، دست به اعتراض و شورش و مبارزه می زنند، افق و برنامه انقلاب کمونیستی می تواند خشم زنان را به نیروی قدرتمندی در راه سرنگونی جمهوری اسلامی تبدیل کند. این حرکت نه فقط در ایران بلکه در کل خاورمیانه و جهان گام مهمی در جهت رهائی بشریت بوده و مسیر حرکت مبارزات رهائی بخش را روشنایی خواهد بخشید.

اما بر کسی پوشیده نیست که گرایشات گوناگونی در میان زنان کمونیست هست. در نتیجه فرآیند شفافیت بخشیدن به افق و برنامه کمونیستی در زمینه مبارزه رهائی بخش زنان، ضرورتاً نیازمند دامن زدن به بحث و جدل و جوشش فکری است. برای فراگیر کردن دورنمای کمونیسم و دامن زدن به بحث در میان زنان رادیکال و انقلابی و کل جامعه، بر آنیم که کنفرانس هائی را به حول: جنبش رهائی زنان نیاز به کدام افق دارد؟ ساختار ستم بر زن در کارکرد نظام کنونی حاکم بر جهان چه جایگاه ی دارد؟ مبارزه علیه آن در برنامه و افق کمونیستی چه جایی دارد؟ کدام پراتیک مشخص جهت بر هم زدن توازن قوای موجود در جنبش زنان مورد نیاز است. و ... سازماندهی کنیم.

(زمان و محل اولین کنفرانس در اطلاعیه ای جداگانه منتشر خواهد شد.)

فریده رضائی، آذر درخشان، زمان مسعودی، صدیقه محمدی، ثریا

۲۹/۱۰/۲۰۱۱

فتاحی و لیلا پرنیان

مقدمه

آن چه در پیش رو دارید منتخبی است از نوشته‌های من طی سال‌هایی که در جنبش زنان فعالیت کرده‌ام، از زمانی که به همراه دوستانم برای لزوم تشکل مستقل زنان رزمیدیم و سازمان زنان هشت مارس را بنا نهادیم، در کنار سایر زنان انقلابی صدای مان را علیه حکومت اسلامی حاکم بر ایران بلند کردیم ولی در مقابل جنایات امپریالیست‌ها نیز ساکت ننشستیم، با پیراهه‌های اصلاح طلبانه ای که در برابر زنان و جامعه گشوده شد مبارزه کردیم و برای روشن کردن راه رهایی با هم به جدل پرداختیم. این مجموعه، پنجره ای به تاریخ دهسال اخیر مبارزه جنبش زنان نیز هست، با این امید که برای زنان جوانی که به صحن مبارزه با نظام مردسالار حاکم قدم می‌گذارند، پیشینه ای از منظر انقلابی ارائه کند.

زنان سال صفر

مجموعه ای از
مقالات و سخنرانی‌ها

آذر درخشان

بر این مجموعه، نام زنان سال صفر را نهادم تا تعهد و وفاداری خود را به زنان شرکت‌کننده در راه پیمایی هشت مارس ۱۳۵۷ نشان دهم. زنانی که شجاعانه، در مقابل فرمان حجاب اجباری خمینی ایستادگی کردند و طی پنج روز مبارزه قهرمانانه جنبش نوین زنان ایران را پایه‌گذاری کردند.

می‌دانم که بسیاری از این مقالات مهر زمان را بر خود دارد و این به معنی محدودیت‌ها و کمبودهاست.

بسیاری از مقالات با دید امروز طور دیگری نوشته می‌شد. ولی کمبودها نیز بخشی از تاریخ اند

و روند رشد فکری جنبش زنان و به ویژه جریانی که من بخشی از آنم را به نمایش می‌گذارند.

من همواره به عنوان بخشی از حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائویست) و سازمان زنان هشت مارس

در مبارزه شرکت کرده‌ام و آن چه در این مجموعه می‌خوانید نیز بدون یاری تجارب و مشورت جمعی ممکن نبود.

به علاوه برخی از مقالات و به ویژه اطلاعیه‌ها که قبلاً به نام سازمان زنان هشت مارس منتشر شده

بود نیز در این مجموعه درج شده است. درج اطلاعیه‌ها و مقالات تبلیغی در این مجموعه، هم نسل جوان را به مواضع ما

در هر دوره مشخص آشنا می‌کند و هم می‌تواند نمونه ای باشد برای جوانان برای ارائه کار تبلیغی موثر.

و سرانجام این کتاب تقدیم می‌شود به همه کوشندگان راه رهایی زنان و به ویژه زنان هشت مارس و زنانی

که در جریان راه‌پیمایی کارزار زنان پنج شبانه روز با هم بودیم و شادترین لحظات زندگی و مبارزه را کنار هم گذراندیم.

از تمامی دوستانی که در گردآوری مقالات، ویرایش آنها و انتشار این کتاب مرا یاری دادند، سپاس‌گذاری می‌کنم.

آذر درخشان - پائیز ۱۳۹۰

بها: معادل ۲۰ یورو

جهت تهیه این کتاب با ایمیل زیر با ما تماس بگیرید. zan_dem_iran@hotmail.com